

۱۸۳۲۱
۲۰۹۴۸۶



در میان دهنستن دندانها بداند اکثر او میازر استی و در دندان
باشد و آنها شش قسم میباشند شناوان چهار دندان پیش
دوازده و دوازده پانین رباعیات است آن نیز چهار دندان است از چهار جانب
شناوان دوازده جانب است و دوازده جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین است
آن نیز چهار دندان است از چهار جانب رباعیات دوازده جانب است دوازده
چپ یکی از بالا و یکی از پایین ضواعت است آن نیز چهار دندان است از چهار
جانب اینها دوازده جانب است و دوازده جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین
طراح است و آن دوازده دندان است از چهار جانب ضواعت شش از جانب
است شش از جانب چپ است از بالا و از پایین و آنها را دندان کرم گویند
از جهت آن نیز چهار دندان است از چهار جانب طراح دوازده جانب
است و دوازده جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین و آنها را دندان کرم گویند از جهت

10

	کتابخانه مجلس شورای ملی
مجلس شورای ملی	کتاب خود در قفسه
شماره ثبت کتاب	مؤلف
۲۰۹۴۸۶	مترجم
شماره قفسه	۱۸۳۲۱

20

کتابخانه	خطی
مجلس شورای ملی	اساس
۱۸۳۲۱	

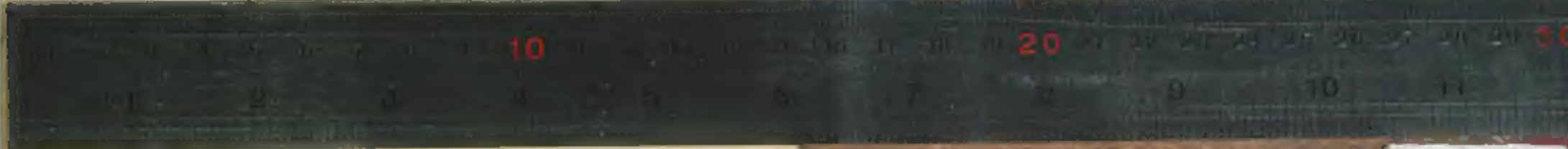
۱۸۳۲۱

۲۰۹۴۸۶



و جان و دستن و دندانها بداند اگر او میان راستی و دوزندان
 باشد و آنها بر شش قسم منقسم شوند ثانیاً و آن چهار دندان پس
 دوازده و دوازده این رباعیات است آن نیز چهار دندان است از چهار جانب
 ثانیاً دوازده جانب است و دوازده جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین و میان
 آن نیز چهار دندان است از چهار جانب رباعیات دوازده جانب است و دوازده
 چپ یکی از بالا و یکی از پایین و ضواحک است آن نیز چهار دندان است از چهار
 جانب اینها چپ از جانب است و دوازده جانب چپ یکی از بالا و یکی از پایین
 طراحین است و آن دوازده دندان است از چهار جانب ضواحک شش از جانب
 راست شش از جانب است از بالا و از پایین و آنها را دندان کمر میگویند

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب خود در قرآن و حدیث در احکام اخلاق		
مؤلف	شماره ثبت کتاب	
مترجم	۲۰۹۴۸۶	
شماره قفسه ۱۸۳۲۱		



کتابخانه	خطی
مجلس شورای اسلامی	
۱۸۳۲۱	

توین و نون ساکنه حکم بدان ای هوشیار کز حکم کی نیست بود
اندر کلام کودکان در یومنون اندام در حرف حق اظهار کن نزیت با نقیب

در مایه اخفایار
بت ساکی ساکی لکی پیدا بشود و ای علم

در بیان مخارج حروف بداند
حرف نهی بیار صحت و نه است و مخارج آنها بیار صحت و نه است ابتدا

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

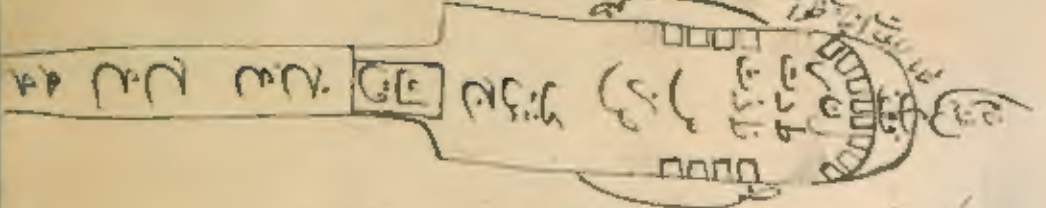
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است
حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است



در بیان گفتند که علی ابن ابراهیم عبد السلام از هر دو جنب فرموده و حرف ضا و را

از مخارج خود ادا کردن بجایست سکوت و کم کسی ادا نکند و بی حجب از مخارج خود ادا نکند

نمود که بداند بطریق سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

حرف سینه و ان مخارج همه و نه است و صحت و نه است

سایار علیا
سایار علیا

نیز سر زبان است با پنج دندانه شایسته باله و آن مخرج تا در پشت و خطی در اول
 هفت است و این سه حرف را الف می گویند و قطع شکلهای گرام باشد
 نیز سر زبان است با سه دندانه شایسته باله و آن مخرج خطی بهجه و تا ذال کشند
 و این سه حرف را ذلق می گویند و ذلق نیز سر زبان را گویند
 با سه شایسته باله و آن مخرج سین و صاد و عقیق و ذال و هوز است و این حرفها
 اصلی و سه سر زبان را گویند
 لب نیزین و آن مخرج فایت
 و او و باء و یاء و میم است اما در قرانت و ادب بهم نرسد و باء از زیر خیز
 هرگاه در خشاک قرانت کنند با فارسی گفته شود شبر و دپا و پشت چشم
 و این خط بسیار واقع میشود و اگر خطی غفلت میورزند میم از پرده و خط
 شود و این چهار حرف را اشخو می گویند و شقه لب می گویند
 خیمه می گویند

اندر

اندرون می است و آن مخرج میم و زن ساکت است در حالت انحاء با غنة و او
 با غنة
 برای اندرون دهن است که از اجوف گویند و آن مخرج حرف
 که او ساکن یا قبل میگویم و یا ساکن یا قبل میگویم و الف باشد اگر چه مخرج الف را بعضی
 از ابتدای صوفی می دانند که مخرج ما و نه است ولی بنا بر صرح از جوف دهن است
 حرف را جوفی و درایه سر گویند اما و او قبل میگویم و یا و قبل میگویم را جوف لب می گویند
 اگر چه این دو حرف را نیز بعضی جوفی و درایه می دانند ولی بنا بر صرح و او قبل میگویم و او
 یا قبل میگویم شجر باشد نه جوفی و درایه و الله اعلم
 در صفات حروف
 هر یک از حروف نهی را صفات چند است و باید هر یک را صفات خود را بداند
 تا خلل در کلام خدا و ارکان دعا واقع نشود و چنانچه خطا بهجه و ذال کشند که از یک
 بصفتان خود از یکدیگر متماز شوند پسین و صاد و عقیق که از یک مخرجند از هم متمازند
 و همچنین تا در پشت و خطی و هم حق ترتیب معبر آمده باشد چه او را حرف از حروف

در هر یک از حروف و کسره یا قیصر
 غنة واقع نشود

۱. هفت مشاهده ۲. هفت
 ۳. هفت مشاهده ۴. هفت
 ۵. هفت مشاهده ۶. هفت
 ۷. هفت مشاهده ۸. هفت
 ۹. هفت مشاهده ۱۰. هفت
 ۱۱. هفت مشاهده ۱۲. هفت
 ۱۳. هفت مشاهده ۱۴. هفت
 ۱۵. هفت مشاهده ۱۶. هفت
 ۱۷. هفت مشاهده ۱۸. هفت
 ۱۹. هفت مشاهده ۲۰. هفت
 ۲۱. هفت مشاهده ۲۲. هفت
 ۲۳. هفت مشاهده ۲۴. هفت
 ۲۵. هفت مشاهده ۲۶. هفت
 ۲۷. هفت مشاهده ۲۸. هفت
 ۲۹. هفت مشاهده ۳۰. هفت
 ۳۱. هفت مشاهده ۳۲. هفت
 ۳۳. هفت مشاهده ۳۴. هفت
 ۳۵. هفت مشاهده ۳۶. هفت
 ۳۷. هفت مشاهده ۳۸. هفت
 ۳۹. هفت مشاهده ۴۰. هفت
 ۴۱. هفت مشاهده ۴۲. هفت
 ۴۳. هفت مشاهده ۴۴. هفت
 ۴۵. هفت مشاهده ۴۶. هفت
 ۴۷. هفت مشاهده ۴۸. هفت
 ۴۹. هفت مشاهده ۵۰. هفت
 ۵۱. هفت مشاهده ۵۲. هفت
 ۵۳. هفت مشاهده ۵۴. هفت
 ۵۵. هفت مشاهده ۵۶. هفت
 ۵۷. هفت مشاهده ۵۸. هفت
 ۵۹. هفت مشاهده ۶۰. هفت
 ۶۱. هفت مشاهده ۶۲. هفت
 ۶۳. هفت مشاهده ۶۴. هفت
 ۶۵. هفت مشاهده ۶۶. هفت
 ۶۷. هفت مشاهده ۶۸. هفت
 ۶۹. هفت مشاهده ۷۰. هفت
 ۷۱. هفت مشاهده ۷۲. هفت
 ۷۳. هفت مشاهده ۷۴. هفت
 ۷۵. هفت مشاهده ۷۶. هفت
 ۷۷. هفت مشاهده ۷۸. هفت
 ۷۹. هفت مشاهده ۸۰. هفت
 ۸۱. هفت مشاهده ۸۲. هفت
 ۸۳. هفت مشاهده ۸۴. هفت
 ۸۵. هفت مشاهده ۸۶. هفت
 ۸۷. هفت مشاهده ۸۸. هفت
 ۸۹. هفت مشاهده ۹۰. هفت
 ۹۱. هفت مشاهده ۹۲. هفت
 ۹۳. هفت مشاهده ۹۴. هفت
 ۹۵. هفت مشاهده ۹۶. هفت
 ۹۷. هفت مشاهده ۹۸. هفت
 ۹۹. هفت مشاهده ۱۰۰. هفت

این شیده در خود اند - استقله و ضد آن استقلات و معنی استقله حرفی بطوط
 طلب پذیر کردن است و این صفت مخصوص هفت حرف است که در ترکیب شخص ضعیف
 فقط مجتمعه و باقی که پست و دو حرف دیگر باشند مستفاده اند - اطباء و این عروق را مستفاده اند
 و ضد آن انقباض است و الطباق معنی طوق شدن زبان است و پشاینه کام بالان
 برابر است و این صفت مخصوص چهار حرف است که در ترکیب شخص طوط مجتمعه
 حرف را بر طبقه گویند و باقی که پست و پنج حرف دیگر باشند مستفاده گویند و انقباض
 معنی کشودن زبان است - قلع و ضد آن ساکن است و قلع معنی خرابی است
 و حرف است در خروج و این صفت مخصوص پنج حرف است که در ترکیب قطب جلد
 مجتمعه و باقی که پست و چهار حرف دیگر باشند ساکن اند معنی در آنها ضعیف است و این
 بعضی از عروق را صفاتی دیگر است که ضد آن حرف است و با صفات متضاده
 ضدیت ندارد - استقله و این صفت مخصوص ضایع است و این چون ضایع

این عروق را مستفاده اند
 و این عروق را مستفاده اند

در هیچ نحو دراز نشود و تا به هیچ لام برسد نهد از آن حرف تسلیم گویند این خوانند
 و این صفت مخصوص لام در آنست که چون زبان قاصر در وقت ادرا کردن این حرف
 از هیچ نحو منحرف نشود و دیگر کند به کام باله نهد از آن حرف منحرف گویند صغیر است
 و این صفت مخصوص سین و صاد مخصوص زاده آنست که چون در وقت ادرا کردن این حرف
 صوت از میان دندان نثار نشاید بدون می آید نهد از این صفت و صرفند نقشی است
 و این صفت مخصوص حرف شین ترش است و این چون این حرف به کام ادرا کردن در ده
 و این فشرده باشد نهد از این صفت و صرف است این است و این صفت
 مخصوص است بدو حرف و او و یا با قدر مشغول چون در وقت ادرا کردن این حرف در ده
 نرمی باید ادرا نمود از این صفت و صرفند " تکیه است و این صفت مخصوص حرف ز
 ترش است و این چون در وقت ادرا کردن این حرف زبان مکرر حرکت میکند نهد از این
 صفت و صرف است پس باید که همایون و حسیط را به هر آورد که حرف مکرر گفتند

فشرده

نقش است و این یعنی در بدن باشد و این صفت مخصوص حرف ف باشد و این چون
 در وقت ادرا کردن این حرف با دراز خروج بدون می آید نهد از این صفت و صرفند
 سخته است و سخته یعنی فشرده است و در حلق و این صفت مخصوص حرف ج است و این
 اگر صفت سخته از اجزاء برادر را می آید نهد از این صفت و صرفند هر چه یک است و این
 صفت سخته که با تغییر آنهاست " حرارت و خنثی و از هر دو کشته است این
 صفت مخصوص فشرده است و این چون این حرف از هیچ نحو ادرا نشود که با مکرر
 گرفته شده نهد از این صفت و صرف است " فشرده است و فشرده یعنی در بدن باشد
 و این صفت مخصوص ف باشد و این چون در وقت ادرا کردن این حرف با دراز خروج
 بدون می آید نهد از این صفت و صرفند " فشرده است و فشرده یعنی در بدن باشد
 که از خشم ظاهر شود و این صفت مخصوص بی هم سخن و نون ساکن است و نون که از نون
 بهم رسد اگر چه آن هم نون ساکن است اما فرق آن است که نون ساکن صمد کلید باشد

از وسط و قصر و هرگاه وقف بر دم کسند فخری زیادند پس اما هرگاه بی حرفند
 حرف پس باشد یعنی داد و یا ساکن قبل فسخ هرگاه بعد از آنها سطر باشد در وسط
 مثل شبه مشر سقوة و کلهبقة جمع فدا قصر کرده اند مگر درش که در او درجه است
 طول و وسط و اگر سطر در آخر باشد مشر سقوة و شقی جمع فدا در جانب وقف
 بسون حول و وسط و قصر کنند و در حالت وقف بروم و بعد بر قصر و زیادند
 درش که او در حالت وقف خواهد بسون و خواهد بروم و وسط کند و قصر خواهد
 و هرگاه بعد از حرف پس غیر از سطر باشد و ساکن باشد ان سکون لازم خواهد بود یا حرف
 و هر یک از آنها غم خواهد بود یا مظهر یا سکون لازم مدغم شد فانیان و آری اللام
 در هر کس اندک است این کثیر که با آنها رشتد و خوانده طول و وسط باشد و اگر
 از فدا و او موافقت ندارد و سکون لازم مظهر مشر عین و سوره میم و اول سوره
 بیع فدا را و در وسط سکون مدغم شد اللب لباسا و کف فدا
 در اینجا

در اعام پس در مذنب او عمر و سه و ده بر آمده حوس و توسط قصر و غیر حد و شرف
 نداد و سکون عارض مظهر مذکف و خوف و قبل و طول و رأی العین در حالت
 وقف مقرر شده و بعد از آن طول توسط و قصر و او در طول مذموم است در چهار حالت
 در وسط و الف و قصر و الف و غیره باشد یا که هرگاه سبب نصف مظهر
 مشر الم الله و را اول سوره ان عمران که بعد از شقی جمع فدا و قصر حرت میمانند
 میم الم در حالت صمد و الم احب الناس الذین یحبون الله و الله یحبهم و الله یحبهم
 میمانند میم الم در حالت صمد و این خفاء آخر تا مذنب او عمر و طول و قصر و در
 آمده ولی قصر اولی باشد و اما سبب مظهر و حش کشیدن مدغم و قصد باعه
 در نفی و در لفظ ما و لا که در بر از غنی باشد مشر لا و یب و ما کتبنا
 العزب و ما کان الله لیعذیبهم و لا یجوز و لا یطون و این مدغم
 مذنب سطر است پس واحد را فدا و او متعین نیست و در کلمه توحید که لا اله الا

[illegible]

درگاه در وجه شبه ابرو و انعام سید پانزده حرف را که حاصله و قاف و کاف و
 و شین و ضا و سج و سین و دال و طه و ثا و ذال و زال و ح و راء و جله و دلام و نون و یاء
 در حرف یاء که مذکور خواهد شد بشرط آنکه نون باشد و یا تا خط ب یا مخوم باشد
 اما حاصله را در عین جمله ادغام بکنند در لفظ ممن و ذخر و ح عین النار و در هر حرف
 پس و خ و این یک لفظ ادغام نموده شد و ما ذریع علی التخصیص مانند آن که اجاب
 و قاف و کاف ادغام بکنند بشرط آنکه نه حرف متحرک باشد نه حرف متحرک شی
 و کاف نه حرف ساکن باشد و ادغام نمیکند نه فوق کل شی و کاف در قاف
 بکنند بشرط آنکه پیش متحرک باشد نه رتک فلیتر و کاف پیش کس باشد
 و ادغام نمیکند نه و لا یجزيك فلوهم و نزلوك فاما جیم در شین و یاء بکنند
 در لفظ اخرج شطاه و پس و در ثا و ادغام بکنند در لفظ ذی المعارج و ع
 و شین و سین ادغام بکنند در لفظ الی ذی العرش سنبلا و پس و ضا و شین و

4.

بکند در بعضی ساینیم پس سین در را، او غم میکند و إذا الفوقین
زوجهت پس و در سین او غم میکند و الواس شنبها و پس لفظ او را در
او غم و اظهار و دال جمله اگر فاش متحرک باشد در پنج حرف او غم میکند و اما در لفظ
فی المساجد ثلاث پس و در دال معجزه در لفظ و الفلاک ذلك پس و در دال
لفظ عدد سینین پس و این بصفت او غم تمامین است در یک کلمه و در
در لفظ شهید شاهد پس و در حاء جمله در دو لفظ یا قالوا انقلد صوا
الملک و مقعد صید فی پس و اگر فاش ساکن باشد او غم میکند و در لفظ
یا من کان فی الهد صبیبا و من بعد صلوة العشاء و اگر فاش ساکن
باشد او غم میکند و در شرف دیگر در ثا، در یزید ثوب و لمن یزید
پس و در ظا، در یزید ظلمه و در کمال عمران و در غه فرد و من بعد ظلمه و در
عائده پس و در زار در یزید زینة الجموة الدنيا و بگا در زینها بقی و

نفسه
او از نفس من
میان تنهایی است که در
دل من بعد از آنکه دل خود
و دل من بعد از آنکه

در سوره فی الاصفار سب اینها هم و بعد ساحر و بکاد سنا بر و
و در ضا و در من بعد ضرا و هسنا هم و در کور و در کور و در من بعد
ضعیف و در کور و در من و در جیم و در داود و در جالوت و در الحار و
و درین لفظ او را در جهت ادا و اظهار و اما هرگاه در لفظی باشد و درین
ادغام نیکنه مکرر تا در ما کاد نیز یغ و بعد نوکیدیها پس و تا در ادغام
در و در حرف بشرط آنکه مخرب نباشد و در طاء و اعم الصلوة طری النفا
و الصالحات طوی لهم و مانند آن و در ذال مثل عذاب الاخوة ذلک و
و الذاریات ذر و مانند آن و در و لثاب طایفه و اب ذال الفی
و در جهت ادا و اظهار و در ثا مثل البینات ثم و مانند آن و در الکو
ثم و حملو التوریه ثم و در جهت ادا و اظهار و در ز طاء و در الملائکه
ظالی در سوره ن یخبر و در ضا و در العادیات ضیما پس و در شین

ان انهم

اِنْ زَلَزَلَهُ السَّاعَةُ شَيْءٌ عَظِيمٌ وَدَرِ اَرْبَعَةَ شَهْدَاءَ وَهَرُورُ مَوْضِعٍ وَشَرُّ
 اَعْدِ جَنْبِ شَيْءٍ اَفْرِيَا وَدَرِ اَوْغَامِ اَوَّلِهَا رَوْدُهَا رَافِعُهَا رَافِعُ جَنْبِ شَيْءٍ اَمْرًا
 اَلْقَدْ جَنْبِ شَيْءٍ اَمْرًا اَعْدِ نَبِ وَدَرِ جَمِ نَبِ الصَّالِحَاتِ جَنَاحَ رَمَانَةِ جَلَدِ
 وَنَا نَدَا وَدَرِ سِنِ نَبِ الصَّالِحَاتِ سَنَدِ عِلْمِهِمْ وَبِالسَّاعَةِ سَعِيرًا وَنَا نَدَا وَدَرِ
 وَالصَّالِحَاتِ صَفَاءَ وَالْمَلَكَةِ صَفَاءَ فَالْمُعِيثُ صَبْأًا وَبِسِ وَدَرِ اَبَا
 وَنَبَا فَالْوَجْهَاتُ نَزْجًا وَدَرِ اِلَى الْجَنَّةِ وَدَرِ اَبِ وَدَرِ اِلَى اَوْغَامِ مَكْنِيهِ وَدَرِ
 سَبِيلَهُ وَهَرُورُ مَوْضِعٍ وَدَرِ صَادِرِهَا اَلْقَدْ صَاحِبَةٌ وَلَا وَلَدًا وَبِسِ وَدَرِ اَوْغَامِ
 وَدَرِ حَرْفِ وَدَرِ اَلِ وَدَرِ اَلْحَرْثِ ذَلِكَ وَبِسِ وَدَرِ اَبَا وَدَرِ حَرْفِ تَوْفَرُونَ وَدَرِ اَلْحَرْثِ
 تَجْوُونَ وَبِسِ وَدَرِ سِنِ وَدَرِ نَبِ حَرْفِ سَيْتُمْ وَدَرِ حَرْفِ شَيْءٍ اَمْرًا وَدَرِ
 شَعْبِ بِ وَدَرِ سِنِ نَبِ وَدَرِ سَلْمَانَ وَدَرِ حَرْفِ سَكَنُكُمْ وَنَا نَدَا وَدَرِ
 وَدَرِ حَرْفِ شَيْءٍ وَبِسِ وَدَرِ اَوْغَامِ مَكْنِيهِ وَدَرِ اَلْحَرْفِ اَسْمَعُ وَدَرِ حَرْفِ

مدد مال دین مال دنیا مال جلا

[illegible]

Handwritten: 10/10/10

وفاقیہ قادیان میں
موجود ہے۔

عَلَّامًا، ذَا فَتَا، ذَا رُوحٍ
 ذَا رُوحٍ، رَحِيمٌ، رُحِيمٌ
 حَادٍ، حَادٍ، حَادٍ
 لَامٍ، رُحِيمٌ

[illegible]

برایت ویش ده نام خطا
او فام ویش حرفی از طهارت

اما مع

١٠٠

[illegible]

لَقَدْ ظَلَمَكَ لِوَرُوعُ

مختلف خیر است از غام تا در لیت و لیتم هر جا باید و او غم دال بر آن
 و من یزد ثواب هر جا باید نافع و این کثیر عاصم اظهار کرده است و بسیار
 همچنین از غم عدم مجرم در ذال شد فعل ذلک البراکت را و کس از غم
 کرده و یزد اظهار و همچنین از غم ذال در تاء و اخذ تم و اخذ تم در
 لفظ باشد این کثیر اظهار کرده عاصم بر دایت خصل اظهار و در دیت بر ادا م و
 از غم کرده اند و اما در ضمتها در سوره طه و ای قی عذت در سوره قی
 ابر و در حظه و کسای از غم کرده اند و بسیار از اظهار و همچنین از غم تا در ذل
 در بکشت ذلک کثیر از غم کرده اند عرفان را که در وجه است از غم
 و اظهار و همچنین از غم را سکن در لام شمر و تباع علی و قاضیه حکم
 رتیک ابر و از غم کرده و ابر عاقی ادران و وجه است از غم و اظهار و بسیار
 اظهار کرده اند و همچنین از غم با سکنه دریم در بعدی عن کثیر از غم کرده

در غم از غم و
 ابر و در حظه و
 از غم مکنه و بسیار

و این کثیر از غم کرده

و این کثیر از غم کرده

و این کثیر از غم کرده و اظهار و بسیار از غم کرده اند و همچنین از غم تا در طس
 دریم که جمع قرار از غم کرده اند مکرر که اظهار کرده و همچنین از غم و ال صا و کثیر
 در ذال ذک و از غم نون پس در او و الفان و از غم نون آخر در او
 و الفکم عجم بر دایت بر از غم و بر دایت خصل اظهار کرده و همچنین از غم فای که
 شد تخفیف بیستم ک از غم کرده و دیگران اظهار و در حظه و کسای
 فرق بیانه همزه و الف نه که همزه متحرک نبود و قول حرکت میکند و الف همیشه
 سکن است و بعد قبول حرکت میکند و همزه حرکت است و از وقت است که همزه
 در قرآن از قرأت سبعة یا مد مکور در قرأت شود در لفظ تواند و در سوره
 که یوقن بخود الف و قدید همزه خوانده اند و س مد ابر و همزه در یک کینه
 اند همزه اول مشوح خواهد بود اما همزه ثانی یا مشوح است شریحا کذا نفهم و استلم
 و این در قرآن در سبب یک موضع است یا همزه ثانی مضموم است شریحا و یستلم و الفی و ال

نون پس نون از اظهار و بسیار
 و فاعلان اظهار کرده اند و بسیار از غم
 و اوست نون پس از اظهار و بسیار از غم کرده

و این کثیر از غم کرده

و این کثیر از غم کرده

[illegible][illegible]

در این کتاب
 در باب اول
 در باب دوم
 در باب سوم
 در باب چهارم
 در باب پنجم
 در باب ششم
 در باب هفتم
 در باب هشتم
 در باب نهم
 در باب دهم
 در باب یازدهم
 در باب بیستم

وضع الان

در سوره بقره در موضع هر کلمه ای که الله اذن لکم در سوره بقره و یا الله خبر لکم در سوره
 مدثر و موضع دیگر بعد از ابوعمر و الیقین در سوره بقره و در آنجا هر کس از او در سوره بقره
 ابدال هر کس از آن با الف باشد و ثانی هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 که در هر الا ان فقر می کند حرکت هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 بی بی حرکت در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است
 و این در قرآن درست و نه موضع است یا هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 و این همان یک موضع است در سوره بقره و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 گنیم و این در قرآن با نزه موضع است درین قسم در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 اجتماع الفین می شود و بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 باشد در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی

در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 و بی علی الیغایه این آوردن در سوره بقره و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 می کند و در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 موضع بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 درست و نه موضع است یا اول مضوم باشد و نه مضوم شد الشفاء الا و این در قرآن
 یا اول مضوم شد و نه مضوم شد الشفاء ان یضیل و این در قرآن
 ش نزه موضع است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی
 و این کثیر و او هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی

در هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی و اولی اول است و هر کس از آن بی بی

کتابخانه اسلامی

۴۰۴۳

[illegible]

دیگر شد بر هر حرف بد شد من آمن و قد افلح و ألم احسن
 و خلوا الى و ذ و انی اکل و نال اینها که درش در هر آنها نقتل میکند
 نمره را بحرف باقیش و نمره را حذف میکند و دیگران با ثبات نمره بخوانند
 مرا اندر شاطیه نمره را و در آورده یک فقره حذف چون درش
 اثبات چون دیگران با صم به در روایت در یک موضع نقتلند که آن
 بیش الا سیم الفسوف بعد الايمان در سوره حجرات است و این لفظ
 کتابیست و درش او در است یک فقره حذف و یک قطع و نه است
 و در لفظ رید البصید فی نافع مخفی و حذف بخواند
 در بیان کت و کت در لغت معنی پاک شدن است و در اصطلاح
 قطع صورت است بدون قطع نفس زنا قلیل بدانکه نمره سه لفظه بکند و
 ساکنی که گویند باشد و از حروف بد باشد و اول کلمه دیگر نمره باشد خواه
 نالی او

بحر حروف بد و نفع حروف

در حالت صبر

ساکن از هر طه سکون ترین باشد خواه لام تعریف باشد خواه حرف دیگر باشد مگر فوا
 احد و الا دض من آمن هل اذک و نند اینها و این کلمه نمره است
 اما اگر آن حرف ساکن با نمره در یک طه باشد کن کلمه بکند مگر در لفظ شی
 و من خلف در شی و ششبا و الف لام تعریف کلمه بکند و در برابر او را و در
 کلمه شمره در آن کلمه شمر و در آن خلف در او را و در است یک آنکه در شی و ششبا
 و الف لام تعریف کلمه بکند شمر خلف و یک آنکه او را در جمع موضع است نسبت
 بیان شد در حال صبر است اما در حال لغت در شمر قد افلح و کفو احد نمره
 در درجه شمر حرکت و حذف نمره شمر و درش و تحقیق چون دیگران در درجه اول
 او را است و درجه شمر و تحقیق بپند و در شی و ششبا او را در درجه شمر
 و او تمام باشد که این کلمه از ششبا شاطیه است و صم به است خصوص کلمه بکند
 در چهار موضع یک الف عوجا در سوره کاف و یک بر نون من زانی در سوره الف
 و فیل

و شمر قد افلح و کفو احد و نند اینها

نمودن بر این دو است و زام سلمه رضی الله عنهما که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در حال قرائت بر سر برآید وقف میکردند اما وقف قیاسی است که هر موقوفی
 بعد از وقف تمام لغضا و معنی تعلقی یا بعد باشد و بقیه معنی از آن مفهوم شود و وقف بر لیم و لیم الله
 الرحمن الرحیم و بچنان وقف بر مالک از مالک یوم الدین و بچنان که
 که معنی از آن مفهوم مخاطب گردد و فایده صدق شود و بچنان وقف جائز باشد
 مگر آنکه احوال و علمه و توقیف نماید چون کسی را که سواد عربی نباشد این وقف
 و بعد از آن در بعضی عظمی نمیتواند بعد از آنکه از او بچند بجهت تشییع و شافعی محمد وقف و احوال
 و فخر صدق شده و در میان داده اند از آنکه در نور محمد بن طیفور السجادی علیه الرحمة است در جمیع بلاد ایران
 سعادت است و آنکه از آنکه معروف و مشهور شده و در قرآن بر سر طاعت کسبه و آن شش حرف
 صد و ط و ج و ز و ص لا اما در علامت وقف لازم است یعنی التوقف
 کرد که اگر صدقند و در بعضی عدم هم خواهد رسید مگر آنکه صدق کند آنم بلکه
 در بعضی رخصت

فایده بود

خواهد بود و شرط و فایده میوه این که وقف لازم است هرگاه صدق کند به بجا و حق
 الله این جمله صفت نمیشود چنان شود که نوسن جمیع و در احوال این نیست این
 طاعت است و وقف لازم در قرآن شد و در موضع است نه در عبادت و فایده است
 نوشته خواهد شد اما طاعت وقف مطلق است یعنی بقیه مردم و بجز وقف غیر
 اینها نیست و این وقف در جای باشد که آن کلام باشد که قطع پسندیده و حسن
 و اگر صدقند معنی تغیر و فایده شود و من کسب الله فیله و ازین
 آن یقین و او مانده اینها اما ج علامت وقف جایز نیست بغير وقف و صدق
 در آن جایز باشد اما وقف اولی است و مالک از مالک قبلت و فایده صدق
 به و با الاخره هم یوفون هر چه روا باشد اما وقف به قبلت اولی باشد اما
 علامت وقف مجوز است بغير وقف و صدق و مجوز است اما صدق اولی است
 شر او مالک الدین اشترى الحیوة الدنیا بالاحرة در اینجا وقف کند یا بگوید

کند و فلا ینقص بر وجهی است اما قصد اولی باشد اما صحت وقف بر شخص
 غیر از نفس متوقف است بر شخصیت وقف کردن دارد و الله فله و بر کما یفترق کما یفترق
 اعاده موقوف علیه لازم نباشد اما لامه است لا وقف است یعنی در این صحت
 وقف نباید کرد و اگر ضطرار باشد بجهت غنی وقف نباید است اعاده موقوف علیه باید
 کند لا در سریه باشد که در آن حال با هر وجهی است ام سلمه رضی الله عنها اعاده موقوف
 علیه ضرورت نخواهد داشت و اگر در بیان آیه نوشته شده باشد الله در ان وضع حد
 وقف نباید کرد زیرا که در اکثر مواضع در بیان بنده او خبر نوشته شود مثل و الذین
 اؤذوا و قتلوا الا اگر در آنجا وقف کند و ابتدا الله به اولئک لیس فیهم من
 و همچنین در بیان مستثنی شده نوشته شود مثل فقیه و الملئکه کلهم
 اجمعون الا که در آنجا وقف کند و ابتدا الله به الا یا پس باین وجه باشد و همچنین
 در سر بعد الذی جاءکم من العلم لا وقف کند و ابتدا الله به ما لکم من الله

مثل

در سر من بعد ما جاءکم من العلم لا وقف کند و ابتدا الله به انک اذ الین
 الظالمین بغایت بدست و خطر عظیم دارد و همچنین است در سر هیهات هیهات
 لما نؤعدون لا وقف کردن و ابتدا کردن بر این هی الا حیوننا الذین بغایت
 زیرا که این قول کفار است و از زبان ترویج تر بر لفظ سمع الله قول الذین قالوا
 بر و لکن کفرا الذین قالوا و بر فیه الذی کفر و الله و بر ان الله لا
 ابر ان الله لا یستجیب بر و لا یجیب الله این جمله وقف کند و بر ما بعد
 بنده کند الله خط عظیم خواهد داشت و همچنین است بر ان الله ضیق وقف کردن
 بر یحییٰ اخیفاء ابتدا کردن بر و قال الذین یهود و وقف کردن و به یهد الله
 مغلوله ابتدا کردن و بر و قالنا و وقف کردن و به لا یؤمن ابتدا کردن
 بر و قال الذین انما یؤمنون و وقف کردن و به المسیح بن الله ابتدا کردن بر
 انی ضللت مباین و وقف کردن و به اقلوا و یوسف ابتدا کردن و بر انهم یحیی

در بعضی قرائن و احوال
مستوفی نیست

فلاح

علامت وقف ها بدو موضع است در هر جملی اگر است یعنی است از جملی
که است و اولی است از کذا ثانی اما فی علامت قید و وقف است یعنی در اینجا
نباید قول بعضی وقف جایز نیست اما و صد اولی است اما فلا علامت قید
للا وقف است یعنی نباید قول بعضی در اینجا وقف جایز نیست اما اصل
در هر جملی امر است و صد وقف و قضا است یعنی در این موضع صد که در
اولی است از وقف الزم در این موضع رخصت وقف داده اند اما این
یعنی الزم اولی است اما ک علامت که لایق است یعنی امر از هر
قبیل در این جمله نوشته شده باشد وقف یا و صد این جمله نیز نشان
و اصل علامت وقف است بشرطی که وقف نه این جمله است و صد نه
نه آنکه در جمله قید و وقف کرده باشند در این جمله هم وقف کنند اما صد
وقف نه بشرطی که وقف نه مابعد آن جمله است و صد نه آنکه در این جمله

وقف بر او خط می کند و در لفظ قال در چهار موضع می قال هو لا الفوم در سوره رسال
 هذا الكتاب در سوره کهف می قال هذا الرسول در سوره فرقان می قال
 الذين كفروا در سوره معارج ابو عمرو کس می وقف بر می کند و باقی قرار وقف بر
 سینه در لفظ انا ما نندفخوا اخره کس می بر انا وقف می کند و باقی قرار در سوره
 و در لفظ انا در سه موضع می انا المؤمنون در سوره نور و انا الساجدون
 حرف می انا التقلان در سوره الرحمن ابو عمرو کس می وقف بر الف می کند و
 انا و باقی قرار وقف بر می کند بی الف و در لفظ و اذ التلک وقف بر می کند
 و باقی قرار وقف بر ال می کند و در لفظ هم و فیم و فیم و فیم و فیم و فیم و فیم
 نمود بهر سکت وقف که بخانه عمة و فیم و فیم و فیم و فیم و فیم و فیم و فیم
 نماند در امله و اما در لفظ یعنی سید و ادون است و در صمد فرج
 بر در آن فتح است بجانب کسر و الف بجانب می باشد که خبر کس می باشد که کسید بر

یا فیه که صدر او را می برد به شد شد موسی و عیسی مونی و طوبی صبری
 و ایلادی و بشری و ذی کروی و هر چه بر وزن فعلی و فعلی و فعلی باشد و همچنان
 می کند در و او و الحوایا و الایامی و کسالی و فردی و اسادی نصاری
 و بر وزن فعلی و فعلی باشد و همچنین می کند در الهدی و العی و الی و الی
 و مونی و مانند اینها از صفات اما در فغان هر فتح که الف از عقب باشد زیاده
 سعی زکی فسوی و یحیی و یهوی و یرضی و یحیی هر آتی که کسید
 باشد شد آتی لک هذا و آتی شستم و مانند اینها و همچنین می کند در منی
 عسی و بلی هر می باید و هر چه ازین قبیل در رسم خط صحیح می نوشته شده
 باشد و از حق و الی و علی و لدی و اما آنچه صدر او و او شده از کس و افعال
 الصفا و سنا بر فیه و عصناه و شفا جوب آبا احدی و مانند اینها از کس
 خلا و دعا و دنا و عفا و علا و مانند اینها از افعال بر چه وضع می شود و نه

بنامی

و همچنین لا علی الاذنی
 و از کی و از کی نه از آن

نفسه را آنچه از او آید در میان ذوات الیه در ستم حساب باشد
 که در آن صورت اما بکنه و اسماء و اوصاف به تشبیه از آن شناخت شد صغیر
 و عصفوان ابوان و فعال و اور را با اخبار و ستم توان است مشحون و در
 و دعوت و اندیشه و بخت و اما بکنه در آنچه مذکور شد تشبیه شد
 و من استعلى و من هندی مجانا و انجانا و ابلی و ما در آنها و در این
 که در تشبیه اما بکنه در لفظ که در او را باشد و بعد از او باشد تشبیه شد کوی و
 و کبری و الصاری و تشبیه آنها هر جایاید و در آنچه که در سوره بر او باشد یا را
 و ان یاده سوره است طه و البقم و المعارج و الفیقه و التارفات و هیس و سح
 و الشمس و اللیل و الصی و اخر این لفظین میخواند و آنچه در او را باشد یا را
 و بین لفظین است که یا را بخواند و نه بفتح بله با آن هر دو خواند و آنچه در او
 نیتان کرد و در سوره فدرت آنها را که در هر دو و در آنها هر چه باشد همه بفتح میخواند

و رگنها

در این

و در شش این جمله که ذکر شد بین لفظین میخواند و آنچه از آنها سوره که فرما
 بر ما و الف باشد شد فتوحها و مرعها و مانند آنها که بفتح میخواند و مرعها
 آنها بهاء و الف باشد و در آن را باشد شد کویها نیز بین میخواند و کوی
 روایت در سوره یاسین یا حشر و آتی چون بهشتها باشد بین لفظین میخواند
 یا اسفی و در سوره یاسین و در سوره یاسین و در سوره یاسین و در سوره یاسین
 و در سوره یاسین و در سوره یاسین و در سوره یاسین و در سوره یاسین
 میخواند احکام و احکامها و احکامها و احکامها و احکامها و احکامها و احکامها
 و التوبه و عرضات الله و رضای بر جا که باید و حق تعالی در آل عمران و قد
 هدان در سوره انعام و من عصای در سوره ابراهیم و ما اننا نبه در سوره کهف و اننا
 الکتاب و اوصای در سوره یس و انما فی الله در سوره نوح و تحبهم در سوره یوسف
 در و انما فات و لکنها و کجها در سوره الشمس و سبی در سوره الضحی و در سوره یاسین

و در آن را باشد

مَعْنَى سوره بكت فقط در ديات ان دكران از هبطي اعز در سوره بود در ديات
 وَمَا لِي اَدْعُوكُمْ فِي سوره غير ان نفع نخواند و مضموم بر ديات شخص معني نفع نخواند
 از بكت فقط و اما در غير نقص اصداحه کرده در نه موضع بهمان نحوه فطراني
 افلا در سوره بود و لحن نني ان و سبيلي ادعوا بر در سوره بكت و مضموم
 در سوره طه و اوزغني در سوره و اعدائي ان نيز در سوره مضموم
 خذ لده در ده موضع بهمان نحوه و تب جعل ليايه در سوره آل عمران و مضموم
 اللين در سوره بود از ان در ده موضع در سوره بكت باذن لي اي سبيلي اد
 نيز در سوره بكت و من و قن اولياء در سوره انف و بتر لي آخر في در سوره طه
 و ليسلوني فاشكر در سوره نهم و قبله موضع و در بكت نخواند
 و لكني ادبكم و فطراني افلا و اي ادبكم هر سه در سوره بود و لكني
 ادبكم نيز در سوره احقاف و اوزغني ان اشكر در سوره نهم و احقاف و من نحي افلا

در سوره نهم

در سوره نهم و حرف سب بر فراز برين الفاظ كه نوشته شده باقی آیات را به مكان نخواند
 در هر قرآن و اما يائي كه بعد از او همه مكرره مرآيد متر متي الي و بكتي
 اليك در قرآن نجاه و در موضع است كه قرار دادن اختلاف است نافع و مضموم
 نفع يا نخواند در جميع قرآن اما نشن لفظ است در نه موضع كه در همان ايهها
 نيت بصديقي اي در سوره قصص و انظرني الي در سوره مريم و صا و اخو
 الي در سوره نبا فتون و يدعوني اليه در سوره و يدعوني الي
 النار در سوره فافرا و ايمان دعوني اليه نيز در سوره غافره و في ذرني اي
 در سوره احقاف كه در موضع سده قرار بكت نخواند و در نش لفظ در نه موضع
 نافع تنها نفع نخواند من انضاري الي الله در سوره آل عمران و در سوره
 صفه در سوره مريم و سجدني اشاء الله در سوره كهف
 و قصص و الصافات و عبادي انكم در سوره شعرا و اخي اليكم ان

بخواند در صید و با بکاه اثبات بخواند و وصف و سایر این لفظ را بخواند
 یا بخواند و این یک از و یا مختلفه است که در حاشیه طبر از محمد ثانی داشته
 و اما باید که بعد از او هر چه میسر بودم تعریف است بر من است ایضا صطفیتک
 و ایخی اشدد و لیقسی اذهب و فی ذلک لی ذهاب و فومی اخذنا
 یا البسنى اخذت و من بعدى اسماء احمد ابو عمرو در هر یک وضع
 نفع بخواند و این نیز یا البسنى اخذت و فومی اخذنا و بکاه و بکاه و بکاه
 نفع بخواند نفع ایضا صطفیتک و ایخی اشدد و البسنى اخذت
 یا بکاه و چهار موضع دیگر نفع بخواند و بکاه و بکاه و بکاه
 موضع دیگر را بکاه بخواند و هم برایت که من بعدى اسماء رافع
 و شش موضع دیگر را بکاه بخواند و سایر قراءه هر یک موضع را بکاه
 بخواند و اما باید که بعد از او هر چه میسر باشد و اگر چه و الف و ان و قرآن

لاله

بر موضع است نیز بنی لطائفین و وجهی للذی تمای لله نافع از احمد
 بهشت را نفع بخواند بنی در سور بقره حج و وجهی را عمران و وجهی را مائده
 در سوره انعام و مالی در سوره یس و قی در سوره یزین و در سوره یزین و یزین
 یا را و لیقوی فیها در سوره بقره و ولی فیها در سوره طه و من جمعی بر
 شد و لی فاعلمون در سوره فصل و این نیز در مجموع نفع یا بخواند
 محبتی در سوره انعام و من و قرآنی در سوره یزین و مالی در سوره یزین
 شکرانی در سوره فصل و بکاه و بکاه و بکاه و بکاه و بکاه و بکاه
 و یا را نفع بخواند محبتی در سوره انعام و مالی در سوره یزین و مالی در سوره یزین
 نفع بخواند وجهی در موضع در سوره انعام ال عمران و محبتی در سوره یزین
 مستقیما در سوره انعام و این از ضعیف در سوره غفرت و مالی در سوره یزین
 و شش زیاد یک بنی بر جا که باشد و مالی در سوره یزین و مالی در سوره یزین

و بعضی جمع یا بخواند و جمعی معنی هر جا که باید و محتجای در سر انعام و کمالی
 در سوره ابراهیم و طه و نمل و یس و در موضع صاد و در کاف و نون درین موضع صحیح
 ک نیاید و بر درست موضع جمع یا بخواند محتجای در سوره انعام و مائلی در سوره یس
 حمزه یکبار را بفتح بخواند در سوره انعام و یس و سبأ و زمره باقی آیات ادر
 موضع بکمال بخواند در میان آیات حمزه در این قسم از
 بدانکه بانی که در رسم خط مصحف حمزه و فست و قرار ادران اختلاف است
 شصت و یک موضع است از آنکه درش چهار موضع یا در حال و صلات میبارد
 و در حال وقف حمزه و قالون است یا ثابت میبارد و در وقف حمزه
 در موضع که التلاقی والتشاد شده ادر او ده است حمزه و ثابت
 و این کثرت است یکبار ثابت میبارد و در وقف و صد نیز فست
 در شش موضع خذف است در و قبل فغاء در سوره ابراهیم و یس و کمال
 در او

در سوره قمر و الکون و اهانین در سوره فجر درین چهار موضع نیز ثابت میبارد
 یا در حالات صبر و وقف و قنبر حذف میکند و هر دو حال در سوره یس
 در سوره یوسف نیز حذف میکند و هر دو حال قنبر ثابت میبارد و در یس
 در سوره فجر نیز در هر دو حال ثابت میبارد و قنبر و صد ثابت میبارد
 و قنبر حذف میکند و ابو عمر و ثابت میبارد و در صد و در هر دو موضع
 الکون و اهانین ادر او ده است حمزه و ثابت و حذف اول است
 ک و ثابت میبارد و در صد و یا را بوقم ثابت و در هر دو مکان
 تتبع در سوره کاف و حمزه در و قبل فغاء در سوره ابراهیم ثابت میبارد
 و در حال صد و حذف میکند و در حال وقف در آئیند و نون در سوره یس
 و در حال ثابت میبارد و هشتاد و یکم میگذرد و در سوره ابراهیم و یس
 و در ده است حمزه و ثابت و این کوان در قلا الشکل سوره

در هر حال در وقت حذف اثبات اما علم جمیع آیات که گفته شد در
 هر حال حذف میکند مگر در موضع باختلاف رواه و کما انانی الله
 و سوره برایت حذف در صدر ثابت میدارد و دفع بخواند و در وقت
 و سکن دارد و درایت بر در هر حال حذف میکند و یک با عباد لا
 خوف در سوره و خوف برایت مگر در صدر ثابت میدارد و دفع بخواند
 و در وقت سکن ثابت و درایت حذف در هر حال حذف میکند و یک
 قرآن در همه موضع حذف میکند در بیان جمیع آیات که گفته شد
 علیکم و آلکم و الذین هم را در جمیع قرآن بخواند و در وقت و در این
 سیم جمع را مضموم بخواند و صدر میکند و او در وقت که بعد از سیم سحر که شده
 ان سحر منقطع قطع باشد خواه حرف دیگر مثل علیهم و آء اندر تهم
 ام لم تسد بهموا الا بوضون و در سوره این نیز موافق است نیز در هر
 بعد از این

بعد از سیم نیز قطع باشد مثل علیهم و آء اندر تهموا ام لم تسد بهموا
 سیم را در هر دو مضموم بخواند و در حال صدر نیز طریقی که پیش از ما سر شده با
 و بعد از سیم نیز صدر است مثل علیهم و آء اندر تهموا و در وقت
 الله اما در حال وقت سیم سکن باشد و این موافق جمیع قرآن مگر خمره در لفظ
 علیهم و آلهم و الذین خوانده گفته شد و ابوعمر و بکسر و سیم سحر
 و در سیم و آء اندر تهموا و علیهم و الذین و بر یصل الله رب قرآن
 بسره ما و ضم سیم بخواند و در حال صدر و در حال وقت سیم سکن خواهد بود
 در ذکر استعاذه به آء استعاذه قدری تقدوس است
 مگر که است بوضوح و نه آء است شده و آء باید که بریده قاذفات
 القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم که در سوره سحر نازل شده
 و بیست استعاذه با لفاظ مختلفه وارد شده از جمله قسم ان در اینجا

اَوَّلُ اَعُوْذٍ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ
 و نظر بر ايات مترادفه که در گذشته بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 پیش از قرائت استعاذه بدن لفظی فرمودند پس ما برین صیغه صیغه الفاعل استعاذه
 این لفظ است اما بهفت لفظ دیگر که در گذشته اول اَعُوْذُ بِاللّٰهِ التَّوَكَّلُ
 الْعَلِيْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ و تجویز این لفظ و تفسیر آن هم در حدیث آمده است
 مترادفه دوم اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ اَعُوْذُ
 بِاللّٰهِ الصَّمَدِ الْغَنِيِّ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ
 الْعَظِيْمِ وَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيْمِ وَ سُلْطَانِهِ الْقَدِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ
 ثُمَّ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيْمُ
 ثُمَّ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ وَ اسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَ هُوَ خَيْرُ
 الْغَافِقِيْنَ بِمَنْ اسْتَغْفِرُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ

از جمله این استعاذه
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 که در حدیث آمده است
 من یاد داده واضح است
 روایت کرده رسول خدا
 از قبل از قرائت قرآن

و اما در

و اما در هر دو خط کشتن بفرما خجاست لغزانه از جمله نافع که هنگام شروع در
 قرائت هر یک وقت استعاذه را است کشتن و آخره در اول آن که بعد از کشتن در سبک
 قرآن است کشتن و الله زکوة بر آنکه کس که در اول آن که است کشتن یا در سبک قرآن کشت
 لفظی واضح است که هرگاه در حضور یا در ستم نشسته باشد باید گفت و الله است باید گفت
 و در نماز التیم است باید گفت و استعاذه را قبل از شروع در تلاوت باید گفت خواه
 سوره اول بخواند یا سوره سوره باشد و صحت استعاذه مالمعه قطع آن از مالمعه
 جدا نیست خواه بعد از آن بسجده باشد خواه آیه دیگر
 بدانکه بسم الله الرحمن الرحیم لفظی موافق طریقه ادرست در اول هر سوره از کوا
 قرآن لازم و مختم است علی هر سوره است هر سوره توبه که در آن تا شاقی جمع فرماید
 حلف بسجده نماید لفظ زیرا که بسجده بر آن است و در سوره توبه بر آن است
 پس هرگاه اول قرائت ابتدا سوره باشد پس بفرما بسجده لفظی فرماید اما

در وصف تابع رسم خط هجته لهذا الحاشی رسم خط لازم افتاد و بدین معنی
 است که صحاح کمال وضع نموده و چندین صفحه نوشته با قایلیم فرستادند تا ازین
 نسخ استناب کنند و بعد از قواعد خط آن باشد که آنچه در کلمه باشد جدا جدا
 خواهد رسم شده یا غیر این صورت مکرر نام تعریف با آنکه خود نصف غنی ملاحظه دارد و بجهت
 کثرت دور مارل نزله خط شده و مقصود نوشته می شود و الا آنچه در کلمه وصول نوشته
 شود چه صورت خواهد بود اما بیان تقطیع و ان بخت است برت لفظ ان ما
 و ان قضا و ان ما و این ما و ان لم و ان لم و ان لکن و ان لا و ام من و
 عن ما و من ما و فی ما و کل ما و یش ما و حبث ما و کفی لا و یوم هم
 و قال ال اما ان ما بفتح همزه باشد بدون درت بر وضع تقطیع است اول
 و ان ما یوعدون در سوره حج و ان ما یوعدون سیم و لو ان
 ما فی الارض هر در سوره لقمان و در سایر قرآن وصول است مکرر ان ما یعظم

در سوره انفال

در سوره انفال خلاف است در بعضی صحف تقطیع نوشته شده و در بعضی موصول هر
 صحیح معمول است اما این ما بکسر همزه باشد بدون در یک موضع تقطیع است که
 ان ما یوعدون لای در سوره انفال باشد و در سایر قرآن موصول است مکرر
 ان ما عند الله در سوره نمل و در سوره صافات و در سوره یوسف و در سوره
 بقره و سوره یس و سوره نون در یک موضع تقطیع است و ان ما یرتک در سوره
 و اما این ما در همه جا تقطیع است مکرر فایما یو کوا تم وجه الله در سوره
 و اینما یوجهه لایات در سوره نمل که موصول است و در اینما لکونوا بید
 الموت در سوره و اینما تعبدون در سوره احزاب و در سوره
 اما در این ما لکونوا در سوره بقره و این ما تقصوا در سوره آل عمران و این ما
 کتم لکون در سوره اعراف و این ما کنت در سوره حرم و این ما کتم
 لکون در سوره یس و این ما کتم در سوره حدید و این ما کونوا در سوره

در سوره انفال

مجاوره درین بفت موضع اخذ است اکثر وجه مقصود بعد اینهاست اما آن لم
 نفع بجزه قطع است در هر قرآن اما این لم بجزه نیز قطع است در هر قرآن مگر
 فَاَلَمْ يَجْعَلْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در سوره بود که موصول است از این نون نوشته میشود اما آن لَنْ
 بجزه نیز قطع است در هر قرآن مگر در سه موضع اَلَّذِي يَجْعَلُ لَكُمْ مَوَدَّةَ زَوْجِكُمْ
 كَذَبًا اَلَّذِي يَجْعَلُ عِظَامَكُمْ در سوره قیمة بلا خلاف موصول است اَلَّذِي يَخْصُوهُ
 در سوره فرقان خلاف است در هر وجه صحیح است اما آن لا یفیع بجزه قطع است در
 موضع اَنْ لَا اَقُولَ عَلٰی اللّٰهِ وَاَنْ لَا يَقُولَ عَلٰی اللّٰهِ در سوره اعراف
 اَنْ لَا يَلْمِزَ بَعْضُ الْمَنَافِقِ در سوره توبه وَاَنْ لَا يَلْمِزَ الْاُخْرٰى اَنْ لَا يَتَعَبَّدَ
 اِلَّا اللّٰهَ هر دو در سوره بود وَاَنْ لَا تَشْرِكَ بِي شَبَّانَ در سوره حج وَاَنْ لَا
 الشَّيْطَانُ در سوره یس اَنْ لَا تَعْلُوْا عَلٰی اللّٰهِ در سوره رعد وَاَنْ لَا
 تَشْرِكْ بِاللّٰهِ در سوره ممتعه وَاَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ در سوره نون

در هر وجه

در دو موضع بلا خلاف قطع است بَا اَنْ لَا اَقُولَ عَلٰی اللّٰهِ در سوره اعراف
 وَاَنْ لَا تَشْرِكَ بِي شَبَّانَ در سوره حج ودر سه موضع دیگر خلاف است در هر
 وجه معمول است یعنی ضم در جمله آنها میتواند بر آن وقف کند و میتواند که بر آن
 وقف کند اما اَمْ مَنْ در چهار موضع قطع است اَوَّلَ اَمْ مَنْ يَكُوْنُ در سوره
 حیم اَمْ مَنْ اَسْتَسْنٰی بَنِي اٰدَمَ در سوره توبه اَمْ مَنْ خَلَقْنَا در سوره صفات
 چهارم اَمْ مَنْ بَايَا مَنَا در سوره یحیی ودر سوره یس وقرآن همه جا موصول است اما
 عَنْ مَنْ در دو موضع قطع است اَوَّلَ عَنْ مَنْ تَبَاوَدَ در سوره نور حیم عَنْ
 تَوَلَّى در سوره نجم ودر سوره فرقان موصول است اما عَنْ هَا در یک موضع قطع
 عَنْ مَا يَفْعُلُوْا عَنْهُ در سوره اعراف در سوره یس موصول است اما مِنْ
 در دو موضع قطع است اَوَّلَ مِنْ مَّا مَلَكَتْ در سوره حیم مِنْ مَّا مَلَكَتْ
 در سوره رعد ودر مِنْ مَّا رَزَقْنَا در سوره منافقان خلاف است در هر وجه صحیح

در باب موضع موصول است اما فی ما مقطوع است در باره موضع اول فی ما هبها
 امین بن در سوره غافله حذف مقطوع است در ده موضع دیگر حذف کرده اند
 اصع قطع است ویم فی ما انکم در سوره نده سیم فی ما اوجی الی چهارم فی ما
 انکم بر در سوره انعام پنجم فی ما اشتبهت انفسهم در سوره انبیاء ششم فی ما
 انضمم در سوره نوح سیم فی ما رزقناکم در سوره روم هشتم فی ما هم فیها یعملون
 نهم فی ما کانوا هر در سوره زمر دهم فی ما لا تعلمون در سوره قمر یازدهم
 فی ما فعلن فی انفسهن بالمعروف در سوره بقره در باب موضع موصول
 اما کل ما مقطوع است در شش موضع این کل ما سائر آیه در سوره ابراهیم
 بعد حذف مقطوع است ویم کل ما ردوا در سوره غافله سیم در سوره ابراهیم
 سیم کل ما دخلت امة در سوره عرف چهارم کل ما جاء امة در سوره
 یسین پنجم کل ما الهی فیها در سوره ملک ششم کل ما حبت در سوره نبی

الان

در سرب در چهار موضع آخر حذف است وکن اصع صدر است اما لیس ما مقطوع
 در پنجم موضع چهار موضع در سوره نده بعد حذف است اول لیس ما کانوا یعملون
 ویم لیس ما کانوا یصنعون سیم لیس ما کانوا یفعلون چهارم
 لیس ما قدمت پنجم کل یس ما یامرکم در سوره بقره غافله است اصع قطع است
 اما حبت ما مقطوع است هر جا باید اما کی لا در هر جا مقطوع است هر جا
 موضع در موصول است اول لیکلا یخروا علی ما فانکم در سوره اعراف ویم
 لیکلا یعلم من بعد علی شئنا در سوره حج سیم لیکلا یكون علیک ریح
 در سوره اعراف در موضع ثانی چهارم لیکلا تأسوا علی ما فانکم در سوره صبه
 اما یوم هم مقطوع است در دو موضع اول یوم هم یأمر ذوق در سوره یسین
 یوم هم علی النار در سوره الفاربات ودر باب موضع موصول است اما مال
 که لام جا به است مقطوع است در چهار موضع اول قال هو لای القوم در سوره

در سوره

درم مال هذا الكتاب نوره لمفهم مال هذا الرسول در سوره فرقان چهارم
 مال الدين كفو فقلت مفعولين در سوره معارج كه شد مفعول اول
 و ان لفظ يك موضع است در سوره فاتحه قطع نوشته شود الين اما در
 ميم و الميم كه الباسين كبر ميمه ميمه يك كلمه است پس الين تفكيكه
 بر او كذا و تفكيكه و اما تا ياب كه بفهم بدل بها بود چنانچه در بيان
 شد هر كلمه بنا كشيده نوشته شده ميم و موانع او بنا و تفكيكه و هر
 بنا و در نوشته شده بهار و تفكيكه اما آنچه در سوره ميمه ميمه ميمه ميمه
 و ميمه آمده تا ظاهر ميمه است لغت در يازده موضع بنا كشيده
 اول و اذ كروا يغث الله عليكم و ما انزل در سوره ميمه و اذ كروا
 الله عليكم اذ كنتم در سوره المران سيم اذ كروا يغث الله عليكم اذ كنتم
 در سوره المران سيم اذ كروا يغث الله عليكم و ان بعد و يغث الله ميمه

در الفاظ ميمه ميمه ميمه
 و تفكيكه و ميمه ميمه
 و كنه ميمه ميمه ميمه

ابراهيم سيم و يغث الله ميمه بكفرون ميمه و يعرفون يغث الله سيم
 و اشكره يغث الله ميمه در سوره ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 ميمه ميمه در سوره لقمان ميمه يغث الله عليكم هل من خالي غير الله ميمه
 فاطر زد ميمه ما انت يغث ربك در سوره طور و تحث در ميمه ميمه
 بنا كشيده ميمه ميمه اول اوليك ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 و تحث الله ميمه ميمه در سوره ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 در سوره ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 در سوره ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 سيم ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 اول و قد قضت سيمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه
 سيم ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه ميمه

بر سر در سوره طه و سُنَّتِ اللّٰهُ اَلّٰی يَدْخُلُكَ فِيْ عِبَادِهِ در سوره طه در سُنَّتِ
 اللّٰهُ اَلّٰی در سوره طه خلافت و حج تا در سُنَّتِ جَنَّتْ در بوضع تا
 مکتوب است و جَنَّتِ بَعِثْ در سوره طه شجرت يَزِدُّ بوضع تا شجرت
 الرُّوْحُومِ در سوره طه ثَمَرَتْ در بوضع تا در سوره طه كَسَمِ بَعْدَ
 مَا خَرَجَ مِنْ ثَمَرِهِ دلي در بيان روات مهم اختلاف است حصص من ثَمَرَاتِ
 بصيغ جمع خوانده بالف تا كَشِيْدَه نوشته شود و بكَرْمِ ثَمَرَةٍ بصيغه مفرد خوانده
 بصيغه الف و بناء مدور نوشته شود و مهم تا وَفَّ يَكْنُ مَعْصِيَّتِ در
 موضع تا كَشِيْدَه مکتوب است اول و مَعْصِيَّتِ الرُّسُوْلِ وَاِذَا جَاوَزَ
 حَرِيْمَ و مَعْصِيَّتِ الرُّسُوْلِ وَتَنَاجَوْا هَرَمِ در سوره طه لَعْنَتْ
 در موضع تا كَشِيْدَه مکتوب است اول فَتَحَلَّلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ
 در سوره طه اَلْعَمْرَانِ حَرِيْمَ وَاَلْخَامِسَةَ اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ فِيْهِ فِطْرَتِ
 در بوضع

در بوضع تا كَشِيْدَه مکتوب است فِطْرَتِ اللّٰهِ در سوره طه كَلِمَتِ در بوضع
 تا كَشِيْدَه مکتوب است اول وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ در سوره طه حَرِيْمَ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ
 رَبِّكَ الْحُسْنٰی در سوره طه اَوَّلِ سَمِ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلٰى الَّذِيْنَ
 جَاهَلُوْا اَنَّ الَّذِيْنَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ هَرَمِ در سوره طه حَرِيْمَ وَتَمَّتْ كَلِمَتُ
 كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلٰى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا در سوره طه اَوَّلِ غَاوٍ يَزِدُّ بوضع تا اَمَّا مَعْصِيَّتِ
 اَنَامِ وَاَعْرَافِ بَدَلِ خلافت و در سوره طه مَوْضِعِ سُوْرَةِ مَرْيَمَ وَاَوَّلِ سَمِ كَذَلِكَ
 حَرِيْمِ و جَمْعِ حَرِيْمِ اَبَتْ در موضع تا كَشِيْدَه مکتوب است اول اَبَتْ
 لِلسَّائِلِيْنَ در سوره طه اَبَتْ حَرِيْمِ اَبَتْ مِنْ رَبِّكَ در سوره طه حَرِيْمِ
 حَرِيْمِ و جَمْعِ حَرِيْمِ اَمْرَاتِ هَرَمِ اَمْرَاتِ مَرْفَعِ بَدَلِ تا كَشِيْدَه
 مکتوب است و اَمْرَاتِ مَرْفَعِ بَدَلِ اَمْرَاتِ حَرِيْمِ اَمْرَاتِ حَرِيْمِ
 اَلْعَمْرَانِ حَرِيْمِ اَمْرَاتِ الْعَزِيْزِ وَاَوَّلِ سَمِ اَمْرَاتِ الْعَزِيْزِ اَلَا اِنَّ

১৯৩৩

[illegible]

مادر کوزه مرا به نام بیا اللہ
کفری باغ کورستان

وَصَلَّى

وَلَيْسَتُونَ وَلِئَسْتُوا مِنْكُمْ لَمَّا خَذَ مِنْهُمْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ مِّنْ نَّبَأٍ الْمُصَلِّينَ در سوره انعام و مِنْ نِّفَاقِ
فَتَنِي در سوره يونس و اِيْنَايِي ذِي الْقُرْبِ در سوره نمل و مِنْ اَنَايِ الْبَلِّ در
طه و مِنْ ذُرَايِ حِجَابِ در سوره شور و
وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ فِيهِ شَيْءٌ مِّنْ نَّبَأٍ الْمُصَلِّينَ در سوره انعام و اِيْنَايِي
سِيمِ اِيْنَايِي لَنَاوُنَ الْوَحَالِ در سوره غافر و اِيْنَايِي لَنَاوُنَ الْوَحَالِ
در سوره غافر و اِيْنَايِي لَنَاوُنَ الْوَحَالِ در سوره غافر و اِيْنَايِي
اول اِيْنَايِي لَنَاوُنَ الْوَحَالِ در سوره غافر و اِيْنَايِي
اِيْنَايِي لَنَاوُنَ الْوَحَالِ در سوره غافر و اِيْنَايِي
مرکز باء بنویسید اما در قَائِمِ صِیْثِ در سوره هود حذف نه و نه در
اِيْنَايِي در سوره شعرا حذف مرکز باء بنویسید اما در اِيْنَايِي ذِي الْقُرْبِ
در سوره یونس و اِيْنَايِي ذِي الْقُرْبِ در سوره یونس و اِيْنَايِي ذِي الْقُرْبِ

صافات حذف کرده اند و جراین بر صغیر نوشته شد در همه مرصع بی نوشته شد
 و از جمله رسم خط شده علم است که بنزه مخصوص درون و او الف بنویسد اول جمله
 الاضی در سوره آل عمران بریم منها ذی ف در سوره نبرسم منجرج الخبج در سوره
 نمر و کله الاضی هم در سوره قمرش در رسم خط بدیه نوشته می شود و در خواندن
 بنویسند در میان طلمات ذوات الواو و ذوات الیاء یعنی الفی که مضرب
 در واو باز باشد بداند اسهل ذوات الواو و ذوات الیاء را از رسم آن که
 و نه است بر صفوان مصفوان و ابوان و هدیان و بدیان که ذوات الیاء
 و افعال آنها را با حجاب از مقلم تران در است شمر دعوت و دعوت و دعوت
 که ذوات الواو اند و مضرب که ذوات الیاء اند اما ذوات الواو در
 اول آنکه الف بنویسد شمر دعوت و عفا و نلا و علا بریم بنویسد و آن
 در نه علم است ضعی و ضعیها و القوی و جها و نلبها و طها و سحی و سحی

که ذوات الواو است

ادنی

ادنی و طلمات ذوات الیاء نیز بر بنویسد اول آنکه الف بنویسد و این در همه
 واقع شده اول و معن عصائی در سوره بریم جیم الی المسجدا الاضی الی
 در سوره نبر بریم من نولاه در سوره جیم چهارم اقصا الدینیه در سوره صم
 اقصا الدینیه در سوره بریم شمس سیماهم و سوره صم طعا در سوره انعام
 بریم انعام بنویسد شمر علی الی و استعلاف و ال آنها و نقطه فانی را
 بر جیم بدیه یا بنویسد و دیگر طلمات چه استند و کدام مضرب یا حجه الف و س
 حذف شده شمر یلع الانسان در سوره نبر بریم و یلع الله الباطل نیز در سوره
 و یلع الداع در سوره قمر و ستند الزبانیة در سوره علی که کدام مضرب آنها که با و
 حذف و نوشته اند و در رسم خط بدیه و بنویسد و با و او هم بنویسد یعنی هم و با
 او چنانکه در مقابل آیات حذف ذکر آنها شده بداند چون اگر کتاب محقق
 درین زمان از رسم خط بدیه اطلاع بخشد بفرزانه از رسم کتابت بکند و بفرزانه

و نفع المؤمنین در سوره نبر

برب سوره قمرت خص مقدم و سه بعد از ر و ت بگریناید و سوره ان شریف
 درین سوره میان خص و بر حدوت است **فَلْأَخَذْنَاهُ** خص
 با خط میخواند و بگر و ال او را اول میزند و میخواند **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 در قرآن بر جای باید خص چهار ذوال میخواند و بگر و ال او را اول میزند و میخواند **أَخَذْنَاهُ**
 خص با و میخواند و بگر بینه و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 جبرئیل در موضع درین سوره بخون خص سیم و کسر را و سون با و خوانده
 نفع سیم وضع را و بگر بینه و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 خوانده و بگر بینه و سوره و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 خوانده و بگر بینه و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 با و خوانده لفظ **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 خص و صدق با بعد و عدت لا لبیا جزایه و بگر و صف میخواند و عدت طر در
 در سوره فاتح است **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 کثرت و سوره است **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**

درین سوره میان خص و بر حدوت است
 درین سوره میان خص و بر حدوت است
 درین سوره میان خص و بر حدوت است

و سه بعد از ر و ت بگریناید و سوره ان شریف
 بینه لفظ بدون او خواند لفظ **أَخَذْنَاهُ** درین سوره در جای باید خص نفع طر خواند
 و بگر بینه **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 خص بکون او و شریف صا و خوانده و بگر نفع او و شدید صا و میخواند و **أَخَذْنَاهُ**
 خص بکون کاف و شریف سیم خوانده و بگر نفع کاف و شدید سیم میخواند لفظ **أَخَذْنَاهُ**
 درین سوره در جای باید خص نفع با و خوانده و بگر کسر با و بطن قرن خص بکون و نفع
 خوانده و بگر نفع و شدید طار و نفع و شدید با و میخواند لفظ **أَخَذْنَاهُ** در موضع خص
 نفع و ال میخواند و بگر بکون و ال و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ** و **أَخَذْنَاهُ**
 و بگر نفع با و میخواند در رکعه از واجا و صف جائز اول صبر و عدت سجد
 بر سر زبینه و بگر نفع کرده اند که اینجا در وصف و صد خص و بگر صلف رده اند این
 خلافت ملک هر دو در وصف شفق و بلسط را درین سوره و لفظ را در اول

درین سوره میان خص و بر حدوت است
 درین سوره میان خص و بر حدوت است
 درین سوره میان خص و بر حدوت است

خوانده و بکر بضم قاف و نونیه در هر دو موضع خفض می آید و بکر بکون بی
 می خواند بیونیکم گذشت بجمعون خفض می آید و بکر تا خط ر و ضوان
 در اول همین سوره گذشت لَبَنَةً نُّؤَلَّا نَكْمُونَ هر دو لفظ را خفض می آید تا خط ر
 و بکر با غیث و سَبَّحُونَ خفض می آید خوانده و بکر بضم یاء
 که نادان که خبر در هر دو موضع صد کند و علامت لا بسیار می آید و بکر و فظ
 گذشت و علامت ط بر هر دو می آید یعنی نیز روایت کرده اند بوضعی در موضع
 بکر صاد خوانده و بکر بضم صاد اما در موضع ثاء و بوضعی می آید باشد خفض می آید
 بضم صاد خوانده اند البیوت گذشت لفظ مَبْنِيَّةٌ وَ مَبْنِيَّاتٌ در هر دو
 واقع شود خفض می آید خوانده و بکر بضم یاء اِجْلِ خفض می آید و بکر صاد خوانده
 و بکر بضم همزه و خا می خواند و در علامت علیکم که خبر است خفض می آید جایز می آید
 جج بسیار می آید و بکر صد می کند و علامت لا بر هر دو اِخْصِنِ خفض

بضم همزه

بضم همزه و بکر صاد خوانده و بکر بضم همزه و ما می خواند بضم همزه و بکر بضم همزه
 خفض می آید تا خط ر و ضوان و بکر با غیث نُولَیْهِ و بضم همزه هر دو را خفض می آید
 خوانده و بکر بکون یاء صله می خواند بکون خفض می آید و ضم خا خوانده و بکر
 بضم یاء و فظ خا می خواند فسوف یُؤْتِیْهِمْ خفض می آید غیث خوانده و بکر بضم یاء
 و ضوانا در سوره ال عمران گذشت لفظ شَتَّانِ در موضع
 سوره و هر جا باید خفض می آید فون خوانده و بکر بکون و ن آرز جَلَمَ خفض می آید
 لام خوانده و بکر بکر لام مِنْ اَتَّبَعَ و ضوانه در سوره ال عمران گذشت بکون
 خفض می آید خوانده و بکر بکون یاء هر دو در سوره بقره گذشت و سَأَلَ اللَّهَ
 خفض می آید تا و ضم یاء و صیفه نفر دیش خوانده و بکر با لف بعد از لام بکر تا یاء
 که صیفه جمع شد می خواند عَقْدَیْهِمْ خفض می آید فاف خوانده و بکر تخفیف می آید
 اِسْتَحْیِ خفض می آید و خا خوانده که صیفه سوم است و هرگاه است و این علامت که همزه را

و سَالَاةٌ

خواهد خواند و بر بضم باء و سر میخواند و صیغه مجهول است و هرگاه ابتدا با این کلمه
 جمله را منضم خواند خواند **الاولیان** حصی بكون و او وضع لام و الف بعد از
 خوانده که صیغه ششم باشد و بر تشدید و فتح و او و کسر لام با الف بعد از او
 که **الاولین** صیغه جمع شد **الغوب** در موضع درین بوره و هر حال باید
 بضم غین خوانده و بر کسر غین ای حی **حصی** بفتح یا خوانده و بر بكون خواند
 من **يُصرف** **حصی** بضم یا و فتح یا صیغه مجهول خوانده و هر
 و سر را با صیغه معلوم میخواند **فَتَنَّهُمْ** **حصی** بفتح یا تا فی خوانده و بر بضم یا تا میخواند
وَلَا تَكْذِبْ و تَكُون **حصی** بفتح باء و نون میخواند و بر بضم هر دو خوانده
تَقُولُونَ **حصی** تا خطا میخواند و بر بیا غیت و **لَيْسَ بَيْنَ** **حصی** تا خطا
 خوانده و بر بیا غیت **حُجَّتْ** **حصی** بضم خا خوانده و بر کسر خا و ا در خوانده
 که با **يُحْضِ** بفتح را و جمله خوانده و شعبه در همه با مال را و جمله میخواند مگر آنکه

جمله حوت کنی است **نَدْرَ** **الْفَرَّو** **وَالشَّمْسُ** درین بوره و **وَاللَّيْلُ** در بوره
نَدْرَ و **الْحَيَّوْنُونَ** در بوره کهف و **وَالْمُؤْمِنُونَ** در بوره غراب **حصی** بضم ر ن
 و جمله خوانده در حالت و صف و کسر با مال را و جمله میخواند در حالت و صف
 در حالت و صیر با مال را و فتح و اما لا جمله هر دو میخواند و **وَجِئْ** **حصی** بفتح یا خوانده
 و بر بكون یا و ذکر تا در بوره **الْإِمْرَانِ** **كَذَّبَتْ** **لَيْسَ** **بَيْنَ** **حصی** تا خطا خوانده
 و بر بیا غیت **يَتَّبِعُكُمْ** **حصی** بفتح نون خوانده و بر بضم نون **الْمَيْتِ** در بوره
عَمْرَانِ **كَذَّبَتْ** **أَنفَاهُ** **حصی** بفتح نزه میخواند و بر بفتح و کسر نزه هر دو میخواند و در
 و ما **بَشَعْرُكُمْ** که قهر و است **حصی** صر سبک و عدلت لا بسیار میگوید و بر کسر
 نزه **أَنفَاهُ** **بِغَيْبِ** **حصی** خوانده در صیر و اقی است **بِغَيْبِ** **حصی** بکسر خوانده در **بِغَيْبِ** **حصی**
 مطلق میگوید و عدلت ط در غریب منزل **حصی** بفتح نون و تشدید را و
 و بر بكون نون و کثیف را و میخواند **حَقِّمَ** **حصی** بفتح حاء و را با صیغه معلوم خوانده

بضم کسر را بضم جمل بخواند و سأل الله در سوره نده که ت حرجا خض
 را خوانده و بکر بکر را بضم خض بفتح صا و شده و فتح عین شده و خواند
 و بکر بفتح صا و شده و الف بعد از صا و فتح عین مخفیه میخواند و بضم اعدا
 بضم خض یا غیب خوانده و بکر بنون مکاناتکم و مکاناتهم درین سوره
 و سوره یس و زمر هر جا باید بفتح خض بنون بدون الف خوانده که ضعه فرد
 باشد و بکر بالف بعد از نون بخواند که مکاناتکم و مکاناتهم ضعه جمع باشد
 و این تکی خض یا غیب خوانده و بکر با خطاب خطوات در سوره بقره که
 قل الذکرین در مقاله تد و مقاله جماع غمرین در یک کلمه که ت تذکر
 در این جا و هر جا باید بفتح خض نفع ذال مخفیه خوانده و بکر بفتح ذال شده
 تذکر و ن در سطر سابق که ت لا تعلمون خض یا خطاب
 و بکر یا غیب بفتح اللیل خض سکون غین تصفیه شین خوانده و بکر بفتح عین
 الذکر

و ت شد شین بخواند خضیه در سوره انعام که ت صبیث در سوره آل عمران
 که ت تذکر و ن در سوره انعام که ت ببطه در سوره بقره که ت
 بیونگا در سوره بقره که ت انکم خض یا غیب سوره مکره خوانده و بکر بد
 که اول مشوح و ناه مکره که انکم لاناون خوانده این لانا خض یک سوره
 خوانده و بکر بد و هر که اول مشوح و ناه مکره این میخواند معنی خض
 یا خوانده و بکر سکون یا تلفف خض سکون لام و تصفیف قاف خوانده
 و بکر بفتح لام و ت شد قاف اصم خض یک سوره حمده خوانده
 و بکر بد و هر که اول سوره اسفهام و ناه سوره حمده و ناه اصم باشد
 بقر شون خض بکر را خوانده و بکر بضم را یا بن ام خض بفتح
 سیم خوانده و بکر بکر سیم معذره خض بفتح یا بنوا خوانده و بکر بفتح
 سیم یا بنوا بی بی خض بفتح یا و کسر سوره سکون یا بنوا بدوزن

فَعَلَّيْ خَوَانِدَه و در این کلمه را بدو وجه بخواند که یک وجه شد خف و دو وجه دیگر بقیع یا
 و سکون یا بعد از باء و فتح همزه بعد از باء که پیشین باشد هر دو وجه فَعَلَّيْ
 لَعَلَّوْنَ خف تا خط باء خوانده و بکر بیاخت هم سکون خف یعنی هم
 سین خوانده و بکر سکون هم و تخفیف سین خوانده شکر کاء خف یعنی هم سین و الف
 بعد از کاف و همزه مقصوره خوانده و بکر بکر سکون را و فتح کاف خوانده
 که شکر کاء باشد و معنی خف یعنی هم خوانده و بکر با اله هم خوانده
 هَوَّهِنَّ خف یعنی هم سکون را و کسر ما تخفیف ضم نون خوانده و بکر ضم
 نون نونا میخواند که بیدای الکافیه خف بکر دال خوانده و بکر بقیع دال میخواند
 وَاِنَّ اللَّهَ خف یعنی همزه بخواند و بکر بکر همزه در در کلمه و کو اکثر است که قه در
 خف و صدر کند و عدت لا لبها هر زاید و بکر وقف مطلق کند و عدت ط
 بر فرزند من حتی خف بیک یا غم مقصوره بخواند و بکر مد یا سطره کبریا

اول

اول سر و یا تا میفرود شد خف بخواند و لا یحسبن خف یا غیب
 و بکر تا خط باء بالتسليم خف یعنی سین خوانده و بکر بکر سین اخذ هم در
 بقعه گذشت و ضوان در مورد ال عمران گذشت لا یسئلون
 بیک و او غیر نیست و بدو و او میخواند خانه در رسم خط مذکور شد تخفیف هم
 خف یعنی را بدون الف خوانده که صیغه مفروشه و بکر بالف بعد از را میخواند
 که صیغه جمع باشد و هر هر تا در از منوم میزند یَضِلَّ خف یعنی باء و فتح ضا
 مجهول میخواند و بکر بقیع یا و کسر ضا صیغه معلوم میخواند و ضوان در مورد ال
 و الجنون در سر را نه که شته معنی آید و معنی عذو و ادر هر خف یا
 خوانده و بکر سکون یا صلوات خف بدون الف بعد از را و فتح ناچهار
 که صیغه مفروشه و بکر بالف بعد از را و و بکر نا خوانده که صیغه جمع باشد هر دو
 خف یعنی هم سکون را و بکر همزه خوانده و بکر بقیع هم و همزه مضمره بعد از هم سکون

را و خواند و ضوآن در سوره آل عمران گذشت جوفی هاء و حصر بضم راء و فتح
ما و خواند و بکر بکون راء و امله ما و خواند لقطع حصر بفتح تا خواند و بکر
بضم تا و بفتح حصر با غیب میخواند و بکر تا خط ب و ف در سوره بقره
الکر حصر در این سوره و سوره بود و سوره بقره و سوره بکر با هم بود
صحر و سوره عده همه جا را را بفتح میخواند و بکر با ما را میخواند مذکور و در
سوره انفاس گذشت تفصیل حصر با غیب خواند و بکر بون و در سوره بقره
در ماقبل و در حصر وقف جایز میباید و علامت ج لب هر غیب مذکور و
مطلوب میباید و علامت ط لب هر غیب و علامت ث لثاقی در رسم خط میباید
در تحت هر جمله مکتوب است اما بتلفظ در غمراید و لا اذ و یکم حصر
راء خواند و بکر با ما را میخواند مثلاً حصر بفتح عین خواند و بکر بضم
و علامت انیسلم که قبل و در حصر صد میباید و علامت لبیا هر غیب مذکور و

مطلوب

مطلوب میباید و علامت ط لب هر غیب المبتدئ در موضع حصر میباید
خواند و بکر بون یا مخففه خواند و سوره آل عمران مذکور شد لا بفتح
بفتح یا و کسر ما و کسر و ال شده خواند و کسر میباید و کسر ما و کسر و ال شده
بفتح حصر با غیب میخواند و بکر بون الله درین سوره و در سوره بقره
و موضع درین سوره خوبست که در مقامه مدینه و جماع مترتین در یک خط
اجزای درین سوره و هر جا باید حصر بفتح یا و خواند و بکر بون یا و
و بیونیکم حصر بضم یا و خواند و بکر بون یا و خواند و سوره بقره مذکور شد
بجعل الرحمن حصر با غیب میخواند و بکر بون نفع المؤمنین حصر بکون
نون ثانی و مختلف جم خواند و بکر بفتح نون ثانی و شید جم خواند و در رسم
یا و ان ساقط است و غیره باشد
حصر بفتح نون مخففه خواند و بکر بفتح نون ثانی شده خواند و در سوره انفاس مذکور شد

الخط بيك و او نوشته شود اما در خواندن بدو و او خوانده شود و خوانده در خط
 ذکر شد بیونکم و بیونکم اگر گفته شد و آ الدین در موضع نخست که در
 انعام ذکر شد نیکوگون کرد و در شد اینانی در رسم خط با خوانده
 بشود اما در خواندن بنوع مکرر بدون شباع میخوانند
 خصی بضم حمزه و شباع حمزه خوانده که صغیر جمع شد و بکسر حمزه میخواند که صغیر
 باشد و این خط در رسم خط بیك و او نوشته شود و آ فی خصی کبر فامرنا
 خوانده و بکسر ممر فاء بدوین میخواند بالفسطاین خصی کبر فاف خوانده
 و بکسر بضم قاف میخواند کما یقولون خصی با غیب خوانده و بکسر تا خط
 لیخ له التتواتر خصی تا خط میخواند و بکسر با غیب و رجلاک خصی
 کبر جم میخواند و بکسر بکون جم اتفی در موضع دین کوره و هر جا باید خصی
 بضم خوانده و بکسر با لام میخواند خلافاک خصی ممر فاء وضع لام و الف بعد

لام خوانده و بکسر بفتح فاء و سکون لام بی الف میخواند و نا طایفه خصی بفتح
 و حمزه خوانده و بکسر بفتح نون و اما له حمزه میخواند که نصره در رسم خط
 نوشته شود اما در خواندن بدون شباع خوانده بشود
 خصی سکه یکد بر الف عوجا سکه لطیفه و صلا من غیر قطع و لا تنوین و یحقن
 میخواند بدون کت من لکنه خصی بضم و ال و سکون نون و ضم یاقی
 میخواند و بکسر بکون دال با شام و کسر نون و کسر یاقی صلا میخواند و بکسر
 خصی کبر را خوانده و بکسر بکون را میخواند طیه بالغدوه در رسم خط
 نوشته میشود و در حرارت عام بفتح عین و فتح دال و الف بعد از دال
 بشود لکنه در رسم خط بالف مرتب است و عام در وقف بالف و فایند
 و در صدر سده الف میخواند و آ البحر یون در بر انعام گذشت هر جا
 و در بر انعام گذشت لم یقل لهم خصی کبر لام بعد از ما خوانده و بکسر بفتح

در وقت این صبر جمیع کلمات را در خط و در خط و در خط

لام بعد از ما خوانده می‌درست موضع خضی بفتح یا خوانده و بکر بکون
 اثنا عشر خضی بضم یا خوانده و بکر بکسر یا نگو خضی بکون کاف خوانده
 و بکر بضم کاف لَدُنْ خضی بضم دال و کسرون شده خوانده و بکر بکون
 دال با شام و کسرون مخففه می‌خواند لَا تَخَذُتْ در سوره بقره که نشاء حَتْمًا
 خضی بفتح صاء بدون الف و کسیریم وضع هجره خوانده و بکر بفتح صاء و الف
 صاء و کسیریم وضع یا خوانده که حَامِيَةً باشد نکره از رشت حَرَاءُ
 الحَسْبَى خضی بفتح هجره نونا خوانده و بکر بفتح هجره بدون نون السَّكِينِ
 و سَدًا درین سوره و دو موضع سَدًا در سوره یس خضی بفتح سین خوانده
 و بکر بضم سین می‌خواند و دَمًا التَّوْبَى خضی بفتح طه خوانده و قها و وصله
 بهجره و صدر می‌خواند پس هرگاه و صرکت تونین و دَمًا را حرکت بکر می‌دهد
 التَّوْبَى را ساکن بکند و هرگاه در دَمًا و صرکت و ابداً التَّوْبَى را با

بهره اول التَّوْبَى را کسرون و هجره ثانی را بدل یا ساکن بکند و التَّوْبَى نونا
 الصَّدَقَتَيْنِ خضی بفتح صاء وضع دال خوانده و بکر بضم صاء و سکون دال خوانده
 قَالَ التَّوْبَى خضی بفتح طه خوانده و قها و وصله و بکر را دو حرکت یکی بهره قطع
 شد خضی و یکی بهره و صدر می‌خواند شد و دَمًا التَّوْبَى که در این سوره مذکور شد
 هَرَّمَا مَكْرًا کُنْشَ کَفَيْتُ خضی بفتح یا و یا خوانده و بکر
 یا ماله هر سه می‌خواند و در عین هر سه را در عین هر سه در کشیدن الف بیا الف
 حَبَدَةً ذَكْرًا خضی بدون هجره خوانده و بکر بهره می‌خواند یا ذَکْرًا
 إِنَّا خضی بدون هجره خوانده و بکر بهره می‌خواند عِشَاءً و حَتْمًا حَتْمًا
 درین سوره هر چه باید خضی بکسر حرف اول خوانده و بکر بضم حرف اول خوانده
 حَتْمًا خضی بکسر سم خوانده و بکر بضم سم لَسْنَا خضی بفتح نون خوانده و بکر
 بکسرون مِّنْ تَحْتِهَا خضی بکسر مین و کسرها تَحْتِهَا خوانده و بکر بضم

وضع تا بخواند لسا فط خص بضم یا و تخفیف بسم که قاف خوانده و بکر بفتح
 و تشدید بسم و فتح قاف بخواند بدخلون خص بفتح یا و ضم فای صغیر
 معده خوانده و بکر بضم یا و فتح ضا بصغیر مجهول بخواند قاصبت خص
 بسم خوانده و بکر بضم بسم بنقطه ن خص بفتح تا و وقع ط باشد و
 خوانده و بکر بضم سانه بعد از یا و کسر ط خوانده که بنقطه ن باشد
 طه خص بفتح طه و ما خوانده و بکر با لاء بر سر خواند را
 در سوره نعام گذشت طه انکو اصیغه مفرد است و در رسم خط براد و الف بعد
 از او و متر است اما در خواندن بهتره مفروضه بدون شباع خوانده میشود
 ولی خص بفتح یا خوانده و بکر بضم یا و سوتی خص بفتح و او تیا
 خوانده و بکر در حال صدر شد خص بخواند در حال وقف یا لاء و او تیا
 فیسجکم خص بضم یا و کسر یا خوانده و بکر بفتح یا و ها بخواند ان هذا

خص بضم سانه خوانده و بکر بضم سانه در تلفظ خص بضم سانه
 وضع قاف مخففه خوانده و بکر بفتح لام وضع قاف شده بخواند اصیغه
 بیک جمله معده خوانده و بکر بد جمله که اول جمله است و نه جمله معده
 باشد حیلنا خص بضم حاء و کسر بسم شده در خوانده و بکر بفتح حاء و
 بسم مخففه بخواند یا بنو خص بفتح بسم خوانده و بکر بضم بسم انک
 خص بفتح بزمه خوانده و بکر بضم بزمه و در طه لا تفرحی که بکر در
 خص صدر بکند و عدست لا بیا میکند و بکر وقف خلق میکند و طه
 بر خیر بکند طه لا تظموا اصیغه مفرد است و در رسم خط براد و الف بعد
 از او نوشته شود اما در خواندن بهتره مفروضه بدون شباع خوانده شود
 مرفی خص بفتح یا بصغیر معلوم خوانده و بکر بضم یا بصغیر مجهول بخواند
 اولم نانیهم خص یا خطا ب خوانده و بکر با غیت بخواند

قال في خص الف بعد ز قد يصح بعد ز في خوانده و كبر الف جميعه امر خوانده ^{فعل}
 نوحى اليهم نوحى اليه ^{فعل} صرور را بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 وقع را و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 نفع المؤمنين ^{فعل} بنون اول مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 خوانده و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 بدون الف خوانده و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 صرور بنحوه و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر

باشد

باشد و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 در اين مورد و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 بنحوه و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 بنحوه و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 خوانده و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 العظام ^{فعل} درين هر رصع و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 خوانده و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 مثل لا ^{فعل} بنون اول مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر
 بنحوه و كسر ه بنحوه و كسر صرور بنحوه و كسر بنون مضمومه و كسر ه بنحوه و كسر با بنحوه و كسر

بر سر کند از بجز هم حرف بی غیت خوانده و بر بگون بخواند فاعل است طبعون
 بتا خطاب خوانده و بر ببا غیت بخواند و در کلمه لقولون که تبار است شخص صریح
 و عدلت لا بی هر خبری و بر کوفت طلق میکند و عدلت ط بر سر کند از اول
 گذشت و ثمود حرف صیغ دال خوانده و بر نفع دال نونا بخواند و نفع و نفع
 وقف میکند هزء اگر نشسته باشد یا ضاعف حرف بگون با خوانده و بر نفع ما
 و در کلمه انما که تبار است حرف صریح و عدلت لا بی هر خبری و بر کوفت
 سفلو میکند و عدلت ط بر سر خبری و بخلاف فیه حرف بگون دال و کسر با
 خوانده و بر نفع دال و کسر با بدون صله بخواند ذر یا اینا حرف الف بعد از
 صیغه جمع شده خوانده و بر بدون الف بعد از صیغه بخواند یلقون حرف نفع ما
 و فتح لام و فتح قاف شده و خوانده و بر نفع یا و بسون لام و فتح قاف مخفف
 طسم حرف نفع ط خوانده و بر با له ط خوانده و

تینا

نور

عقربین ابرو روایت دریم اعم سینا اخذت در بر نفع له ش تلفف
 حرف بسون لام و فتح قاف مخفف خوانده و بر نفع لام و فتح قاف شده و بخواند
 انتم حرف تک خبری و عدلت لا بی هر خبری که اول خبری است و نفع
 محدوده بخواند و نفع در بر نفع حرف نفع عین خوانده و بر کسر عین بسون
 بر سر یا به حرف نفع با خوانده و بر کسر با معنی آخری در نفع
 حرف صیغ یا خوانده و بر بسون یا بالفیسطا حرف کسر قاف و نفع
 نفع قاف کسفا حرف صیغ سین خوانده و بر بسون سین نون
 الامان حرف تخفیف را و ضم حاء و ضم نون خوانده و بر نفع را و ضم حاء
 و فتح نون بخواند و در جمله الحائین که تبار است حرف و نفع سفلو کند و عدلت
 لا بی هر خبری و عدلت لا بی هر خبری و عدلت لا بی هر خبری و عدلت لا بی هر خبری
 حرف نفع ط خوانده و بر با له ط خوانده و راها و راه مدرک است و نفع

المبتدئ در موضع خفض باشد و کبریا خوانده و کبریا را نه محذوف العالمین
 حذف کسر لدم خوانده و کبر نفع لدم اثنان و خمس هجوه ممدوده و الف بعد از ثا بضعه
 جمع خوانده و کبر نفع هجوه و فتح ثا بدون لف بضعه منفرد خوانده که آنرا باشد
 ضعیف است موضع خفض ضم ضا خوانده و کبر نفع ضا و کس در کتب قرئت
 سطر است این است که حذف ضم ضا را از هم نغیر نموده بلکه از ضم ضا
 روایت میکند بر قرئت هم فتح ضا و باشد مطابق روایت کبر
 و بتحتها حذف نفع ذال خوانده و کبر نفع ذال و کبر نفع علم را حذف
 و عدت لایا هر غریبه و کبر قبل از ضا میگوید و عدت فی بدو میگوید
 هجوه را در کثرت یا بیستی سه موضع حذف نفع یا خوانده و کبر کسره تا آن
 نفعه حذف نفع عین فتح میم و ضم ما و جمله خوانده و کبر سکون عین فتح
 میم و تا و مفتوحه منونا خوانده که نفعه باشد ما یا بدوون حذف یا غیره
 و کبر با خطب خوانده

و هم لا تسکرون درین آیه سجده
 واجب است درین سوره یا نه حذف و کبر حذف نیت
 و الرسول و التبیل اخوان کلمات را در وقف بالف خوانده و در
 کبر فالف و کبر قفا و جمله بالف خوانده لا مقام حذف نفع میم خوانده و کبر
 نفع میم اول و در میم تا حذف نیت بیوتنا هر زدر شد و المؤمنون و کبر
 انعام الله صبیحة حذف کسره خوانده و کبر نفع یا بیوتنا کبر کثرت
 توحی حذف یا ساکنه بعد از میم کسره خوانده و کبر هجوه منصوره بعد از هم
 کسره خوانده که توحی باشد بیوتنا کبر کثرت
 حذف نفع میم منونا خوانده و کبر میم منونا خوانده کسفا حذف نفع بدوون
 و کبر سکون میم منونا التوحی حذف نفع خا خوانده و کبر نفع خا فی مسکنهم
 حذف سکون میم بدون الف و فتح کاف بضعه منفرد خوانده و کبر نفع بین

بعد از این سه کاف بصیغ جمع بخواند که مناسکی هم به بخاری خصوص
یا بگوید خوانده و مکرر یا مضمره و زائد مضمره بخواند الکفور خفیف را خواند
و بزرگم را بخواند بخشیم و بقول خفیف را با عیب خوانده و مکرر
بخواند اجزای خفیف یا خوانده و مکرر بگویند یا القوب خفیف غلبه
و مکرر بگویند التناوش خفیف و از مضمره خوانده بدون مکرر مضمره
میخواند و میگوید قرآن لذت مینماید لذت اخذ کرد
اولاً لذت بینه خفیف نون بی الف بصیغه مفرد خوانده و مکرر یا
بعد از نون بصیغه جمع بخواند پس خفیف یا خوانده و مکرر یا
یا بخواند و نون فقط پس در واد و القرآن او غام میگذارد نون خفیف
لهم خوانده و مکرر بضم لام بخواند سداً و موضع خفیف هر دو موضع بضم
و مکرر بضم سین فخرنا خفیف شد به راه اول خوانده و مکرر خفیف را اول

دورین صورت نما داشته باشد
بشود و توقف را بشود

مِنْ الْهَوْنِ خُفْ نَعِيمٌ عَيْنِ خَوَانَهُ دَكْرٌ بِلُونِ عَيْنِ عَجَلَانَهُ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ
تَانِثِ خَوَانَهُ دَكْرٌ تَارَانِثِ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ
خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ
بِهَاضِمٍ عِزَّارِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ
خُفْ نَعِيمٌ نُونِ خَوَانَهُ بَدُونِ الْفِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ نَعِيمٌ نُونِ
خَوَانَهُ الْكَوَاكِبِ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ نَعِيمٌ نُونِ
خُفْ نَعِيمٌ نُونِ خَوَانَهُ بَدُونِ الْفِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ نَعِيمٌ نُونِ
خَوَانَهُ الْكَوَاكِبِ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ نَعِيمٌ نُونِ
خُفْ نَعِيمٌ نُونِ خَوَانَهُ بَدُونِ الْفِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ نَعِيمٌ نُونِ
خَوَانَهُ الْكَوَاكِبِ خُفْ بِهَاضِمٍ عِزَّارِ كَعِجَلَانِثِ بَشَدِ وَكَلَمَةٍ مِنْ شَمْرِ خُفْ نَعِيمٌ نُونِ

مکمل

ما میخواند ما نفعلون ^{خف} تا خطاب خوانده و کبریا غبت
 هم ذکر شد بخود اهل سکون را خوانده و بر نفهم را بفتشوا ^{خف} بضم با
 و فتح دون و فتح ثین شده خوانده و کبر نفع یا و سکون فون و فتح ثین
 مخففه میخواند و با آنکه صیغه مفرد است در رسم خط بود و الف بعد از او را در کشته
 میشود و بی شباع نموده میشود و قال ^{خف} الف بعد از قاف و فتح لام ^{خف}
 ماضی خوانده و کبر نفهم قاف بدون الف سکون لام صیغه امر میخواند پس ^{خف}
 در سوره بقره گذشت جاءنا ^{خف} صیغه ماضیه بدون الف بعد از نموده صیغه
 خوانده و کبر الف بعد از نموده صیغه تنیسه میخواند که جاءنا باشد استو
^{خف} خف سکون سین بدون الف بعد از سین صیغه مفرد خوانده و کبر نفع سین
 بعد از سین صیغه جمع میخواند که اساوره باشد یا عباد ^{خف} کبر ال
 یا میخواند و کبر کبر ال و فتح یا میخواند در ص و صر سکون یا میخواند در
 و فز

وقف تشبیه الالف ^{خف} خف زیاد یا ضمیر بعد از یا خوانده و فاعله
 و کبر بدون یا ضمیر میخواند که تشبیه الالف باشد و یا اعرک را در وقت
 و در صدر سوره بیا ^{خف} هم گذشت عینون در هر موضع ^{خف}
 خوانده و بر سر عین ^{خف} خف یا غیب خوانده و کبر تا خطاب
 هم گذشت یومئذ ^{خف} خف یا غیب خوانده و کبر تا خطاب هر وقت که گذشت
 عین رجب الهم ^{خف} خف هم میخواند و کبر کبر هم میخواند ^{خف} خف هم
 میخواند و بر نفهم نموده میخواند و کبر و عملوا الصالحات را در هر وقت ^{خف}
 اند و گذشت لا یسأرنی و بر وقف مطلق که و عدت طر فرسیدند
 و الحمد لله و هر وقت که گذشت ^{خف} هم گذشت تنقیل ^{خف}
 خوانده و بر بیا مضمر احسن ^{خف} خف نفع نون خوانده و کبر نون بنجاول ^{خف}
 نون مشهوره خوانده و کبر بیا مضمر بر آیت مذکور شد ^{خف}

بضم قاف مدان الف کسر ناء و بکر نفع قاف و الف مد از قاف و کسر ناء
 اسرار هم خض سبزه خوانده و بکر نفع نزه و ضوانه درو ال عمران
 تسبلو تکو حتی تعلم و تسبلو جمع است کلمه را بنون خوانده و بکر نفع غنیه
 السليم خض سبزه خوانده و بکر کسر سیم
 ۴ خوانده و بکر کسر ناء و ضوانا در ال عمران گذشت
 بیان خض و بکر ض و نیت
 بوم یقول خض یا غیث خوانده و بکر بنون خوانده
 کمره در شده مثل خض غیث لام خوانده و بکر نفع لام نکره گذشت کمره کور شده
 لؤلؤا ذکر شده المصطفیان خض صا خوانده و بکر بنون
 نفعه اند که خض صا در سیم هر دو خوانده و بکر صا فالس خوانده و بس
 ماذا و لقد اء و لقد را در سوره انعام گذشت
 ضوانا کمره گذشت

لؤلؤا

اللؤلؤا در ریشه المثلثات خض صیغ شین خوانده و بکر کسر شین
 اللؤلؤا ذکر شده غریبا جمع بضم را خوانده و بکر بنون
 مشتاد نکره کنان مرده است انا خض صیغ یک نمره نوره خوانده و بکر مد و نمره کون
 خض و ناء کمره میخانه
 لؤلؤا در ریشه نزل خض خجیف
 خوانده و بکر بنیدر المصطفیان خض صا را بنیدر صا خوانده
 بکر خجیف صا و خوانده و ضوان در موضع مکرر ذکر شده
 در موضع هر دو خض بضم شین خوانده و هرگاه در تهر این کلمه و نفع کله و ابد این
 کلمه که نمره مضبوط خوانده و بکر اء و حست اول شد خض و ناء شین را کمره بخواند
 و درین صورت هرگاه ابد این کلمه که نمره را کمره بخواند و در صورت هرگاه
 در درج می افتد زیرا نمره صیغه و ضوان
 و رؤف ذکر شده درین صورت خض و بکر ض و نیت بر او

درین مورد در رسم خط بود اولف بعد از دو و سورت است و صیغه جمع است و بعد از
 برخی بر وزن قنبر یا جمع از قنبر آمده لکن خواندن بضم نیز بدون شش
 من تعدی است و صفت بکون یا خوانده و بکون یا خوانده
 ضم نیز در صفت بکون یا خوانده و بکون یا خوانده
 و ضم یا خوانده

بما تعلون صفت یا خطاب خوانده و بکون یا غیب

و بکون یا غیب

بضم یا بالغ امر صفت بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و ضم یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و ضم یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده و بکون یا خوانده

و بر بدون الف بعضه منفرد خوانده نصب بعضی بضم نون صداد هر چه خوانده و بگو
نفع نون و سکون صداد خوانده بنی بعضی بفتح با خوانده و بگو
درین سوره سیزده لفظ را که چهار آیه و یک آیه است
باشد بعضی بفتح حمزه خوانده و بگو بکسر حمزه خوانده اما در حدیث آن اساجد
بضم و صلف است هر دو حمزه مقصوره بخند زیرا که صلف در حدیث است که آن
مقصود بضم باشد مثلاً آن سیزده لفظ و در تبار این الفاظ سیزده حرفه و بعضی در حدیث
بسیار گذارد و بگو وقف مطلق کند و عدلت طبر فرماید ای چون تبار این الفاظ
همه سر آید است و بنا بر حدیث ام سلمه فرمود که حضرت رسول ص بر سر آید و بعضی
از این حرفی نیز بخیزه وقف نوشته اند و از بر این که در وقف جایز نموده اند و در
در وقف قهراً از بر این حرفی بر هر دو حرف نهاده اند و نوشته اند
رَبِّ الشَّرَفِ بعضی با خوانده و بگو بکسر با و در حدیث بنی شلاله که بگو بکسر

نقل شده

مطلق کند و عدلت طبر فرماید و بر صمد لید و عدلت لید بر فر گذارد
و الواو بعضی بضم و خوانده و بگو بکسر و آذر باشد در
شد آذر بعضی سکون ذال بدون الف بعد از ذال و فتح حمزه و سکون ذال
خوانده و بگو بفتح ذال و الف بعد از ذال بدون حمزه بفتح و ال میخواند که آذر
دو بر باشد من ذال بعضی بکسر میکند برون من و بگو
سکون میخواند سندی بعضی در صدر صغ ذال میخواند سونا و در بعضی نون
بالف میکند و بگو در حال صدر موافق است با او اما در حال وقف با او منجز
بنی بعضی با خوانده و بگو با نیست سلا لیل بعضی
و صدر بفتح لدم یا نون خوانده و در حال وقف در بعضی خوانده بگو با
وقف میله و بگو بلام بدون الف وقف میباید و در حال صدر بلام
نرنا میخواند و در حال وقف بالف وقف میکند پس قواد بر قواد بر

هر دو موضع خصل در حال صد نصیب بر بدون تون خوانده و در حال قف اول
 الف و تان را برابر با الف و قف بنماید و بکر در صدر هر دو را بفتح را بنوا
 میخواند و در حال قف هر دو را با الف و قف بنماید لولوا ذکر شد خصل
 خصل بضم را بنوا خوانده و بکر بنسب را بنوا میخواند
 خصل سکون ذال خوانده و بکر بضم ذال آذ و یک داشت جمالت خصل
 لام بدون الف نصیب هر دو خوانده مع هذا در رسم خط تا کشیده مرتب است و تا
 و قف می شود و بکر با الف بعد از لام بصیغه جمع میخواند عینون گذشت
 غشا فا خصل نشد بدین خوانده و بکر تخفیف بدین
 نون بدون الف خوانده و بکر با الف بعد از نون نا خوانده میخواند
 درین بره میان خصل و بکر خف و نیست
 خوانده و بکر تخفیف بدین میخواند و آه مذکور شد
 آذ و یک

هر دو موضع خصل که ذکر شد
 بلی دان خصل بلام بکر بنسب
 و نفع را دان بنویسد و بکر بلام بلی را در راه ادا عام میخواند و الف را دان اما
 فیکه بدین خصل نصیب فار بدون الف خوانده و بکر با الف بعد از فار میخواند
 فاکه بدین بنه
 درین سوره تا آخر قرآن چون خصل و جبه
 بنود اندام سوره بکره نوشته شد ولی اختلاف در هر خط باشد سوره آخر بنویسد
 آذ و یک در سوره الطارق بنویسد که گذشت سجده و جبه در آخر سوره عین
 آذ و یک در سوره قدر بنویسد که ذکر شد موصدده در سوره الفجره خصل
 مدنه سا که خوانده بدون واد و بکر بوا سا که میخواند بدون بکر عین در سوره
 اندامه خصل نصیب عین و بکر هر دو خوانده و بکر بضم عین و بکر هر دو میخواند
 ولی بدین در سوره الکافرون خصل نصیب با خوانده و بکر سکون با
 کفو در سوره مدمن خصل نصیب واد بنوا خوانده و بکر بفتح مزن بنوا میخواند

نصیب خصل بنوا خوانده و بکر

در بیان تفسیر نقیص در آخر بعضی از سوره ها
 بنسب این کتب مستحب است که هر کس در آخر سوره و بعضی تا آخر سوره و غیره از خود
 ان شاء الله تعالی بگوید یا هر روز در این روز نیت تمام دارد و بعضی از این
 روایت کرده اند اما هیچ از این و بعضی در هر روز در این مخصوص است و فایده
 در اینجا ظاهر است این است که آن کسی که در آخر و بعضی بگوید در آخر سوره یا
 بگوید یا آن کسی که در آخر و بعضی بگوید در آخر سوره یا بگوید یا آن کسی که
 در آخر سوره یا بگوید یا آن کسی که در آخر سوره یا بگوید یا آن کسی که
 روز شریفان از حضرت رسول سوال کردند که چگونه حقیقت روح است
 و قصه ذوالنون صحاب کرام چگونه است حضرت فرمودند که فردا بگویم
 و حکایت آن را فرمودند پس اندکی در حق تعالی بگویند یا آن کسی که
 و دَعَا وَفَلْيُحْمَدِ رَبَّهُ بِمَعْنَى دَعَا كَرَّمَ وَرَأَى كَرَّمَ رَأَى كَرَّمَ

و خاطر مبارک حضرت ازین مقدمه مخزون و مملول شد تا آنکه جبریل علیه السلام
 نازل شد و سوره الفجر را آورد که مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَقَفَّالَىٰ رُحْمًا
 بَارَكَ نَحْمَتُ مَسْرُودِش و از خاتمه فرج و بشارت فرمود الله اکبر
 پس فرمودند است بخور که از آخر و بعضی تا آخر قرآن در آخر هر یک از سوره ها
 بگوید یا آن کسی که در آخر و بعضی بگوید یا آن کسی که در آخر و بعضی بگوید یا آن کسی که
 فرموده اند و گفته اند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ و این صیغه از طریق
 شریفی روایت شده و بعضی دیگر صیغه تحمید را نیز بعد از تهلل و تحمید بگویند
 یا این ترنم که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ و الله الحمد اما از جمله ترنم
 محضی نقل کرده اند از فرودن جبریل را در یازده سوره پسندیدند و می دانند که
 در این یازده سوره یا بعد از آن اول سوره اِذَا زُلْزِلَتْ ویم سوره اَلْمُلْكِ
 سیم سوره اَلْبَلَدِ الْغَرِيبِ چهارم سوره اَلْعَصْرِ پنجم سوره وَبَلَدِ الْاَمْرِ

که ای اعمال احب الى الله فقال الحال المثل یعنی نفع شود از ختم کردن
 و شروع کند بختم دیگر همان طریق که حضرت رسول میفرمودند پس از آنکه فرات
 سوره فاتحه در سوره بقره تا هم المفلحون پس در ختم خوانند و طلب حاجت خود
 کنند از آنست که استجاب خواهد شد زیرا که حدیث صحیح دارد است من قرأ الفاتحه
 كانت له عند الله دعوة مستجابة و حضرت اعلیٰ ختم و مجموع کلمات
 در حضرت امام بن العابدین علیه السلام مرویست که ان للدعاء اركان
 واجبة و اسباب و اوقات فان وافق اركانه فوى و ان
 وافق احواله طار في السماء و ان وافق موافقه افلح و ان
 وافق اسبابه انجح یعنی چهار رکن است و چهار باب است و اوقات
 بن کر موافق ارکان باشد و اگر در موافق باشد باسباب و اوقات
 موافق وقت باشد رسالتش شود و اگر موافق اسباب باشد مراد حاصل شود پس فرمود

ارکان

ارکان یا ضرورت است و وقت و شروع و ختم و دل بستن بختم و قطع نظر
 از مخلوق و بازگشت از صدق نیست و اوصاف عقیدت و موافقت او است
 و اسباب و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار و اللهم صل على محمد و آل محمد
 بدانکه بعضی از افراد جنایات کرده اند بعد از ختم قرآن بقرائت چشم نمیکشند
 و این جنایات بیفایده است زیرا که تفسیر عیسی و دعا در وسط سوره آخره
 مجزئت و رخصت داده اند چنانکه در روایت وارد شده که بعد از ختم
 این رحمت طلب رحمت و مغفرت از حضرت و امیر الطاهین است نماید و بعد
 از این عذاب غضب پناه بفرار از توب و استغفار و عیب و غفرت برود
 آتش خیزد و دعا را بایم و در سوره الرحمن بعد از هر فبائی الا نکما نکما
 لا یشتی من الاکمال و تبت الکذب بگوید و بنا برین دلیل در ختم
 تفسیر از عجم ننویسند باشد بعد از قرائت در آخر سوره آخر بقرائت و است

تفاوت نرساند

بعد از سه روز به شود و برخیزد و امید نبات در امت سینه
زود صحت یابد و خوشدل سرام برخیزد و صحت یابد بد الله
اگر کرد در ایام هفت بهار شود نام او و مادر او را بحجاب جلد
جمع کند و سه طریح کند و معلوم کند در چه روز بهار شده اگر
روز یکشنبه بهار شده هرگاه یک باشد شود و اگر دو باشد تا
طول نشد و اگر سه باشد میرد و هرگاه در شنبه بهار شده
اگر یک باشد میرد و اگر دو باشد به شود و اگر سه باشد بهار طول
و هرگاه در شنبه بهار شده اگر یک باشد بهار بر طول و نه باشد
و اگر دو باشد و اگر سه باشد میرد و اگر سه باشد به شود و هرگاه
چهارشنبه بهار شده اگر یک باشد به شود و اگر دو باشد بهار بر طول

بناشد و اگر سه بانه میرد و هرگاه بخشنه چهار شده اگر یک بانه
میرد و اگر دو بانه به شود و اگر سه بانه بیمار بطول بماند و اگر
چهار بانه بیمار شده اگر یک بانه بیمار بطول نماند و اگر چهار بانه میرد
و اگر سه بانه به شود و هرگاه بخشنه چهار شده اگر یک بانه به شود
و اگر دو بانه بیمار بطول نشد و اگر سه بانه میرد در حکم
احتلاجات یعنی حسن عضو آدمی بناگاهان و گوشت ریا و رسته
هرگاه بجهت باد است و این علم متعلق است بذرات اربعه که آدمی را از خیر و شر
و نفع و ضرر آگاه میگرداند و این تجربه رسیده است هرگاه بفعل خوب و بد
قرار دهند نه آنکه در حقیقت حسن عضو این صفت را دارد یا آنکه
با شعور آدمی را آگاه میکند بلکه این حرارت الهام است میان سر و غنیمت پس
غریز کرد پیش از غم صدام شود میان فرق غایب از او بگذرد جانب

در سه خورشید جانب چپ سر فراخ روز شود جمله بر آن که بینه میان
ایستاد و بر سر کوشه دست بود و بر سر کوشه چپ بر و غایب بر سر
و نهاله چشم راست خور از او بگذرد چشم راست خفاک کرد و در
چشم راست در پند جمله چشم راست خور پند و نهاله چشم چپ بانه بود
چشم چپ با و نطراف کند از چشم چپ خبر با و سه جمله چشم
با و فراخ کند ابروی راست خور و برت چند ابروی چپ حله و زیاد
کرد و شقیقه راست بخوش و غلبت رسد شقیقه چپ صحت باید
جمله پیش از غرت باید پرده نیز فرض داده شود جانب راست نیز از غم
شود جانب چپ نیز بر مراد قادر کرد و جمله نیز مال و افزاید تارک بود
کار بر بد کند خد رست مراد صحت باید تارک رو چپ مال صحت رسد
خد چپ بیمار اندک باید رشح رست از بیمار سالم نشود رشح چپ در

کند گوش را است سخن از او نغز کند گوش چپ را بر نغز بر دست
و بهمانه رود جمله دمان بادوستی مروت کند جمله زبان از بیمار این کرد
لب باله قول بعد آورد لب برین فتنه پیش در آید گوشه لب است
خوبت کند گوشه لب چپ از او سخن نغز کند جمله ز نخدان مال باید جانب
راست معلوم از برابر نفع باید جانب چپ معلوم خبر چند جمله کردن شرف
و غایت باید سر دوش را است رفت باید سر دوش چپ در دست
بازوی راست خبر و سر بند بازوی چپ باشد در بند مرقی راست
عذر خبر کند مرقی چپ ساعد راست شاد بر سینه ساعد چپ
فراخ از زر کرد کف دست است خوبت کند کف دست چپ میثت باید
انگشت بزرگ راست و از شنبه انگشت بزرگ چپ بزرگ راست
کف دست چپ خلع باید کف چپ برادر بند دست راست مال دزد
شود بند دست چپ خفت باید سینه دوز را بکنار گیرد دل غم را دوز

غم را دوز برسد پهلو می راست نغز و حرکت کند پهلو می چپ بر نغز باید
کرده گانه رشت زن کند کرده کا چپ غم را دوز سد جانب
پشت کار نکو شود جانب چپ پشت فیت باید زیر ناف شرف
و غت باید زما رغوت و نغز بند قصب و فرج مراد برادر
خیمه است زن عدل کند خیمه چپ بدان زرده شود سرین است
غم را دوز برسد سرین چپ و از شنبه پشتن کا به راست خفت
باید پشتن کا چپ ملول گردد ران راست بود ران چپ
مغذب شود ساق راست از زده شود ساق چپ حاجت او
بر آورده شود کف پا راست دوست و غایب شود کف پا چپ
سخن از او نغز کند بند پا راست سفر کند بند پا چپ میثت کرد
پشت پا راست خاشر باد عارض شود پشت چپ سوار کرد

جمله قدم رست غم از او زاید شود جمله قدم چپ عافیت باید جمله
پاراست راحت باید جمله چپ از سلطان نواز شنیده
جمله انگشتان پا راست سفر کند جمله انگشتان پا چپ غم و الم
بند جمله اندام اندوه ببرد و اگر مکرر عضا بجهت مقدمه فالج افتد
و سکه است مداوا باید کرد در میان رتبه تا لعل در روتا
مقبره دارد شده که ماه رجب را بقوان مجید یا بر روتا
خوب باید دید ماه شعبان را بر روتا بر روتا و صلحا و علما باید دید
رضا را بر روتا و عیال خوباید دید ماه ثوال را بر روتا
و آب روان باید دید ماه ذرعه بر آینه باید دید ماه ذرعه را
بر روتا اطفال باید دید ماه محرم را بر آب روان و فروزه باید دید
صغیر را بر روتا کودک و کف دست خوباید دید ماه ربیع الاول

ربیع الاول را بر آب سیاه باید دید ماه ربیع الثانی را بر آب
السیاه باید دید ماه جماد الاول را دوباره باید دید ماه
جماد الثانی را بر آسمان وزمین باید دید بر دایت دیگر ماه
ماه محرم در حمد نو شود بر آتش افروخته یا اشیاء سوخته یا شمشیر
بر منته نهد و این ماه را بقصد میمنت نه بخت و بر خوبا که نشاء
و این ماه را شوم دانند و از مردان بد و زنان فاحشه خذر کنند
و مطلق درین ماه عیش و عشرت و تماشا و خنده را بر طرف کنند
و غنچه و نرجه ماه صفر هرگاه در ثور نو شود بر روتا صاحب جوانان
و عقیق میزند و جوانان نکند و از دیدن سباع ضاره خذر کند
ماه ربیع الاول هرگاه در جوزا نو شود بر روتا عالم و فرزند
یا در آب روان یا در جواهر شکر مرور باید و مرغان

و از دیدن کن معبود نهاده ذوالعالمات و پانصد کند ماه رجب الله
هرگاه در شطن نشود در آب روان صاف یا سبز یا جواهر یا با
و نیز نکرده و از مردم شهر و غماز خدر کند ماه جماد الاول هرگاه در سینه نو
شود در آسمان یا زیر آتش نکرده و سه مرتبه بگوید لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم و از دیدن تارک الصلوة و جنب بود و لغار خدر کند ماه
جماد الاخر هرگاه در سینه نشود بر روی دختران یا کوه خوش بود یا سینه
و خنق بجز و در بخت و خیزه نکرده و از دیدن چرخ یا سبزه و دود و خانه
و عجب خدر کند ماه رجب هرگاه در میان نشود در این صاف نظر کند
و سه نوبت سوره حمد بخواند و از دیدن نجاسات و کثافات و کرمات
و کثک سبزه خدر کند ماه شعبان هرگاه در عقب نشود بر روی مردم و عجب
و صلحا و بزرگان یا قرآن مجید نکرده و از دیدن مردان بد نفس و اهل بد خلق

و نذ خدر کند ماه رمضان هرگاه در نفس نشود بر روی علماء و استاد
یا از و سیم یا جواهر آید نکرده و از دیدن مردمان ظالم و ملازم حکام بود
و شافی و شیر و دیگر خدر کند ماه شوال هرگاه در جگر نشود و زمین
نکرده و سه مرتبه بگوید و عدله لا شریک له و از دیدن زنان سلیقه و فحشه
و فاجره خدر کند ماه ذر قعدة هرگاه در دلو نشود در سبزه جمعه و بنام
علی نکرده و از دیدن مردم بدکار و هرزه کرده خدر کند ماه ذر حجه اگر در شطن
نشود در صنف یا جواهر آید یا بعد و خیزه یا بعد علم نکرده و از دیدن چرخ
خدر کند اما طریقه اهرنجوم ماه محرم را در صلاح حصول نکرده ماه صفر را در سینه
و مرید ماه ربيع الاول را در روز آتش کاران ماه ربيع الثاني را در جواهر
ماه جماد الاول را در روز سبزه و بان ماه جماد الاخر را در روز دختران
ماه رجب را در روز بزرگان ماه شعبان را در روز شیعیان ماه رمضان را در روز
و هفتان ماه شوال را در روز شکان ماه ذر قعدة را در صیغه و ادعیه ماه
ذر حجه را در قرآن مجید و خواندن هفت مرتبه حمد در ماه دیدن امان است

از در چشم در بهترین دعا در دیدن ماه و محضه کامل است در بیان
ایام سعد و نحس ایام ماه و محضه بدانکه در هر ماه هفت روز نحس است
سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم
و این نه روز بخت رستش عین و بختین است و این ایام را از ماهها خرسا
ارده اند چنانکه در ماهها عربی بر رعایت نماند محال است بطرخواهد بود و اینها
از حضرت رسول صلا الله علیه و آله و سلم منقول است که در این است چهار روز نحس است
که هر ماه روز شنبه محترم یازدهم و چهاردهم صفر یکم و هشتم ربیع الاول
نیم و بیستم ربیع الثانی یازدهم و بیست و پنجم جمادی الاول دهم و پانزدهم
جمادی الاخری و نیم و چهاردهم و بیست و یکم و سیزدهم شعبان
سیم و چهارم رمضان سیم و بیست و یکم و یکم شوال هشتم و بیستم و بیست و یکم
و نیم و پنجم و نهم و بیستم و بیست و یکم و روزهای موعده و عتورا و بیست و یکم صفر و نیم
نحس است از اینها هفت روز و شنبه و چهارشنبه نحس است اگر کسی در این ایام

ایام نحس به جای شود بمیرد و اگر سفر رود برنگردد و اگر بکشد رود کشد شود
و اگر فرزندش تولد شود غایب و درین ایام اقدام هیچ کاری خوب نیست و درین
خلاصه خجسته است که از ماهها خرسا خرسا کرده و معتبر شمرده اند از قول امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست در هر ماه اول ماه نیک است بر هر عقدی که
و هیچ و شر و سفر کردن و نیم ماه بارک است بجهت اکثری که حاجات خاصه بخاست و طلب
حاجت را سیم ماه بدست جمله حاجات را احراز و دیدار ملوک و سفر کردن و احراز
نیک است بر حاجات را از سفر کردن و نیم بدست جمله امورات خاصه و دیدار
اکابر و ششم نیک است سفر کردن و بنا نهادن و سیر کردن و نیم بدست اکثر
حاجات را خاصه ملوک و نفوذ و حرکت و احراز نیک است همه امور را از سفر کردن
نهم نیک است همه امور را احراز و دیدار اکابر و نیم نیک است طلب حاجات را یازدهم
نیک است دیدار ملوک و اکابر و از دهم نیک است همه کارها خاصه طلب حاجات را
سیزدهم نیک است در جمع حاجات اولی است چهاردهم نیک است دیدار اکابر و علما
و شرف را یازدهم نیک است طلب حاجات و سفر کردن و شانزدهم بدست جمله

چهارم فاصله سفر کردن از هفتم نیک است همه کارها فاصله مصلحت و
 کردن را هفتم نیک است طلب حاجات و نفوذ و حرکت از هفتم نیک است
 کردن و نزوح و ابتداء کار را با هفتم نیک است دیدار ملوک و سفر کردن را
 نیک است و یکم بد است جمله کارها و خلوت اولی است نیک است و دوم محلی است
 و نزوح و عمارت کردن را نیک است و سیم نیک است دیدار ملوک و نیک است
 نیک است و چهارم بد است جمله کارها و سفر کردن را نیک است و پنجم خدرا نیک
 اولی است فاصله از سفر کردن نیک است و ششم نیک است همه امور را اگر نزدیک و
 نیک است و هفتم نیک است همه کارها و خصوصاً تجارت و سفر کردن نیک است و نیک
 طلب حاجت و نفوذ و حرکت را نیک است و نهم مبارک است سفر و طلب کم شده
 تمام نیک است طلب همه حاجات فاصله سفر و حرکت کردن را

۸ و طبیعت نیز تقاضای آن میکند که ماده را منسوب دانند
 در باد و سحاب و اگر آثار است اشتغال زیاد بود انسان که بوجود آید
 باشد و حواشی از او است و این آدم و حواشی بعد از ظهور ملک مدتی
 مدید میسر و متعجب باشند و قوی و عواس این دریا خنق و خنق
 باشد و بخور و درون و شایسته چند این احتیاج بدست باشد و غایت
 مدت بقای این سالگره و طلی باشد که عبارت از یک دوره و کوهی که در او
 ظاهر شده باشد اگر ظهور این سال در اول دهه باشد و اگر در اول دهه
 بمقدار کمی این دور بقای آن کمتر باشد چنانچه شرفی بان رفته در آن
 کریمه قال که بشت قال بشت یوم و بعضی یوم و مقدار این یوم
 و هزار سال متعادل بنامی روزگار است و کریمه ان یوم اخذ یک عاف
 ستمه محامد دن اشاره بآنست و این آدم و حواشی در اول روز

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من طين
فقال يا ادم اسكن مع زوجك
الجنة وما كانا لعلنا
نكون من الغافلين
فقال يا ادم اسكن مع زوجك
الجنة وما كانا لعلنا
نكون من الغافلين

و از آثار علوی که در زمان مدید ماده طینیة انضج و تنیده اند
که محل خلق نفس ناطقه فاضله تواند بود و آشای کمال لایقه و سعاد اعلیه
که در قوه او باشد بفعل تواند آورد بدست خویش چهل صبح باغبان ازل
فانتم علی بکشت در کل من وسط خط استوا که در تحت معدل النهار
واقع است وسط حقیقی زمین و از اینجا تبخیر از ان بقیة الارض منباید
بست ان جهت از بعد شمال و جنوب و مشرق و مغرب یکسان و اگر شمال
و جنوبی یکسان است طبع اشته خور بران سر زمین بینمایند و بسبب شمس
غالباً سمت الرأس ان بقیة تا اثر حرارت آفتاب که نشاء سکون حرارت
غریزی جسمانیات را بقص الغایة است و زمان لیل و نهار در آنجا یکسان
متعادل و متکافی است لا جرم لایق حکمت است که تولد اینچنین مکان
بر فیض و ان بقیة بسیار بوده باشد چون بسبب که افتاد بر دو نیمه الارض حقیقی

از آثار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي خلقنا من طين
فقال يا ادم اسكن مع زوجك
الجنة وما كانا لعلنا
نكون من الغافلين
فقال يا ادم اسكن مع زوجك
الجنة وما كانا لعلنا
نكون من الغافلين

ظهور خود نطق خارجی نداشته باشند و اینکه از بعض روایات وارد شده
اوم بعد از تمام خلقت باینکه نطق شد که الحمد لله رب العالمین امر او
بر زبان حال است و در آشنای روز خود با هم را بانی از حق صد و معانی
با نطقی چند تعبیر نمایند تا امور بیشت ایشان منتظم گردد و این
و علم ادم الاسماء کلمات اشته بان الهام **افضل** در احادیث
اول برتر و صحت روایت شده که چون مشیت قاهره حق تعالی
باینکه ادم علم متعلق گردید امر الهی صدر یافت که ملائکه سکون از بر
از قطعات زمین قبضه خاک مجتمع و همه را بهم مزج ساخته و از دیرت
قدرت خود چهل روز از آنجا بفرمود و حضرت ادم از ان طینت مخلوق
گردید و خاکونید که قبضه خاک مختلفه خاک اشته است با استعداد متعادل
شکله که در ماده انسان موجود است و تخمیر چهل روز که نباتی است

از آثار

[illegible]

و در سال دوم به درختان بار بکند و زمین بر شود و میوه تر و خفت
 و آنجا فراوان با میخته از باغستانی که بالای کوه دراز میان مسکن دوم
 و دو حواله در کتب الهیه تعبیر بخفت واقع شده تا آنکه بتوسط شیطان غبت
 خور و کندم و کشت درج در ایشان پیدا شده و بزود و زود و زود
 زمین سرانجام یک که در ببار معلوم و بخوبی استوار است اقامت نمود و لوا
 و تناسل نمودند و از این عباس که در کتب ادم باغی بود از باغ دنیا کشمش
 و قمر را با طلع و خورشید نمودند اگر خدای تعالی میسر کرد از اینجا سیران نمی کردند
 و همین سفون از حضرت صادق علیه السلام است شده است و خلق بسیار با او داشت
 انواع را بعنوان تولید از مواد سفلیه بر این قیاس باید نمود و همچو
 با معلوم قدرت باری و رسو و اشارتی که در کتب و صحف الهیه

[illegible]

واقع شده و خالقش و منافاتی ندارد و سخنان و تشبیهات
ما را در این باب حسن است

ابل ظاهر است که متبانی بر محض استبعاد و تصور زمین از ادراک حقایق
 اشیا است ملققت الیه بناید در اثبات **باب دوم** در بیان طبع
 سلیقه **فصل** عن غرار بالذات جاری است او فعل و نفع و تعلیم و ادق
 اعداد و تهیته قبول اشکال صور و تحلیل و تطیف و احراق از جمله ادراک
 ادست که متخلف تواند نمود بنابر قاعده محمدیه حکما که متخلف ذاتیات را متخلف
 شمارند و در قصه حضرت ابراهیم عا که فرود ملعون او را تابش آفرود شده اند
 و حق تعالی بصورت یانار کوفی بر او و سلاما علی ابراهیم او را سنجید
 ایستادش بید مبارکش رسید تو چیه تا دیا نموده اند اقرب و جود
 قادر مختار در انوقت احد کیفیتی در بدن ابراهیم عنفر نمود که از حرارت
 آتش تاثر و منفصل نگردید مانند کیفیتی که در بدن سمندر است

[illegible]

که زمانی مدید در آتش فروخته گشت بنیاید و بیچوبه اثر آتش با دین سوزید
که در حصول اثر چنانچه فاعلیت فاعل شرط است قابلیت منفعل هم شرط است
و باین جهت گویند علت تا سبب را از دو چیز وجهی مقتضی و فاعلیت
و هرگاه موجود در محل مراحم اقتضای مقتضی که در اثر آن به مخلوق نماید
قادر در اقتضای مقتضی نیست و بعضی از ملاحظه که منکر نبوت و قدح
در معجزات انبیاء مینماید چون توانا تر قصه حضرت ابراهیم زیاده از آنست
که انکار توانند نمود باین وجه توجیه نموده اند که استعجال بعضی اوقات
و مالیدن روغن مخصوص احیاناً مانع تاثیر آتش میتواند بود چنانچه
از حدائق اطباء فرنگی منقول است و بر بعضی حکما صناعیه اثرش
نیکو در بعضی اوقات که احوال غیر طبیعی عارض این گشت
که نوع تکلفی در بدن بهم رسد که اصلاً از دخول آتش و افتادن

در آن خرمی نرسد چنانچه از حال طلقه زغالی بهره شده
بیکر دو اینغنی نشاء فضیلت و کرامت از برای ایشان نیست فصل
عقرب و احار و طب آمل و بار و طب و این از همه چیز از طب آدم حاکم
بار و یا بس و حرارت و برودت هر دو کیفیت فاعله اند و در طب و سبب
بسیب حفظ شکل و تعسر قبول اشکال دیگر و باین کیفیات اربعه وجود
مطلق اجسام منطوقه مقوم و سر رشته بقای آنها تا انتهای مدت
مقداره که اجل موعود و جهت از آنست مضبوط و منتظم میباشد و مادام
که این کیفیات بر وجه تعادل و نسبت لائقه باشند مزاج هر یک معتدل
و صحت آن محفوظ باشد چون بعدش بسبب از اسبابی باز
از حد اعتدال خارج گردد مزاج منحرف و بنیه مشرف بقوت شود پس
اگر بر وجه لایق استدراک اقران شود و علایمی که مزاج را بطلان

اول یا قریب بان کرده اند وقوع باید بقای ان محفوظ ماند والا
 کون او بقصار و ترکیب و تحلیل پذیرفته اجزای غذا مرکب به عالم خود
 متحقق گردد و گرنه بدو کم نمودن اشاره باینست و چون در حیوان و نبات
 حرارت غریزی تحلیل رطوبات اصلیه بنمایه طبیعت تقاضای غذای
 تا اجزای غذا بعد از مضغ و طبع خورده بدن شده بدل یا تحلیل میشد و باشد
 و چون رطوبت بدن اصلی حیوانات متولد از اندام اول در او غلبه غذای
 نفیض نموده از او غلبه می نفیضی ثانی و ثالث در رحم مادر نفیضی دیگر یا قیام با جرم
 کمال لطیف حاصل نموده باشد و اجزای غذای که بدل یا بشود از آنچه از او
 تحلیل می رود همین در او غلبه غذا لا غرضه مضغ شده است و این اتفاق در او
 نیز پیش نیست مساوی ان متعلق نخواهد بود هر چند در بعضی مساوی
 یا بیشتر باشد و حفظ بقا مشروط بقای رطوبت غریزیه باینست چون

رطوبت غریزی تمام شود بنیه فاسد گردد و موت طبیعی بجا آید از انست
 و این نظیر انست که چراغی را بر روغن نموده فتنه از ان مشتعل نموده و انست
 بتدریج روغن را سوزانیده ساعت بساعت بقدر آنچه روغن سوزد آب
 چراغ ریزند مادام که از ان روغن چیزی باشد ان چراغ بسوزد و چون روغن
 بنهار رسد چراغ خاموش گردد و هر چند از آب پر باشد و اینکه حکایتی
 معین از برای عمر طبیعی انسان دل بعضی حیوانان ذکر نموده اند چو این
 معنی است که غلبه سحر که از عرض اسبیا و مو خارج که نشاء ضعف
 و قوت میگرد و محفوظ باشد و در عرض اندک رطوبات اصلیه تحلیل
 حوله غریزی با تمام میرسد **مصل** که کلمات نامیه که از غذا
 اربعه شوند و ملقمه شنبه چون مزاج معتدل حقیقی بمیان که در کتب
 طب مذکور است متشبع الوجود میباشد لاحاله یکی از غذا در ترکیب انها

خواهد بود و مزاج هر مرکب را بحد اعتدال غایب نموده و گویند فلان چیز
 حار یا سرد است یا بنوعی که غرض از این آنکه در میان اینها و بنحیه اش کیفیت در میان
 و فلان بار در طب یعنی خبر مافی ان غایب است و بر این قیاس و اطباء از هر چه که
 بر وجه اتم متبع نموده و هر یک از کیفیات اربع بر چهار درجه قرار داده اند و دیگر
 مراتب متعدد و نهاده اند و هر یکی که در چهار قسم آخر است و بر تدریج مرتبه
 درجه سیوم غالب است قابل است و در بعضی مرکبات اناری پیدا نموده اند که بر
 و شرب ان یا سایر اشغال مخصوصه مرتبه میگرد و اثبات ان بقیاس
 و بر مان نمی توانست نمود از این و در کتب تدوین و با خاصیت تسمیه نموده اند
 و اگر آنچه درین فن بجای آید از اینمقل که آبا بنحیه در این کتاب حاجت
 از هر چه طبیعیه مرکبات و تطویر کلام نیست و آنچه از خواص بعضی مرکبات
 محتاج الیه در اشافی مقصد ثالث بیان خواهد شد **مقصد ثالث**

در بیان

در بیان کیفیت مزج قوت و طبیعیه غلیظه و علویه با یکدیگر که عمل طبعی است عبادت
 از انست و اما غریبه که بر ان ترتیب میگرد و چون از مزاج این قوی با یکدیگر
 وقتی منشأ اثر میشود که مراعات جمیع شرایط عمل بر وجه لایق و درست حاصل
 میشده باشد و در ان برخی بی سود و سعی بیفایده خواهد بود زیرا که مادام
 شرط موجود نباشد مشروط موجود نتواند شد و ثابت این قریه که از حلیه
 حکای عربیه طلسمات را که بر غیر نسبت مشروط عمل شود اثبته نموده است
 بجهت بی روح زیرا که بسیار اختلاف نظم و فقه ان شرایط قابل ان نیست
 که روحانیات کو اگر در ان منتشر شده منشأ آثار و مظهر افعال
 گردد لاجرم اہم مقامات درین باب حافظه شروط و ادائی که در اشافی
 این فن بتجربہ و تتبع رموز و اسرار و بلو اطن اشیا ذکر نموده اند و انھا
 بر او گونه است یکی آنکه در جمیع احوال طبیعیه مراعات ان لازم است

و انحصار بعضی دون بعض ندارد یکی دیگر شرایط و ادب مخصوصه
 بر علمی از علمیات نوع ثانی چون در ضمن قاعده کلی مندرج و مضبوط
 نمیتواند شد شرایط بر علمی در ضمن ذکر افعال بیان خواهد شد پس این مقصود
 منحصراً در دو باب **باب اول** در بیان شرایط کلیه که در جمیع اشیاء علمی
 و شرایط مخصوصه و آثار غریبه بر علمی از علمیات **باب اول** در شرایط
 کلیه **فصل** اثر شرط اعظم درین باب آنست که عامل علم اولاً تهذیب
 و اصلاح و تجزیه نفس خود نموده تا در ارباب ارواح علویه و نفوس مجردة ظلمت
 مشابیه و مناسبت پیدا شود که به نیروی ان استفاضه مقاصد و استقامت
 خیرات و سعادات از ایشان تواند نمود و در هر باب مقتضای بقدر شرع
 شریف بوده از شبهات و محرمات و آنچه موجب برفاقت قلب و غلظت
 نفس یا محذور و مجتنب باشد یا مدام که ضرورتی قوی که باعث شود احوال
 را علل

بر علم طلسم ننماید و بدون ان بدعا و صدقه و توکل و توسل با ارواح طیاره
 انکه معصومین است گفتا نموده طالب فتوح از آنجمله بوده باور علمای که تسیر
 اضرار با بایان و یقین اموال و نفوس و تحذیر و تفریق و آنچه از اینمقول
 باشد اجتناب واجب شود و چشم بصیرت در اینمقر نظر نماید که حق تعالی که ایضا
 انواع کمالات علوی و فطری فرموده از برای محض تبارک آنکه آثار قدرت باری
 از سر حد خفا نموده ظهور رسیده و خواص عجیبه غریبه که در آنها ابداع شده است
 بمصداق هر که متضمن مصلحت عالم و موانع رضا او جل شانه بوده بهر فرد
 گردد و چنانچه احدی را شقاوت و بدبختی غالب شده علم ریز بجز او سید حصول
 اغراض شایسته نفس نیز از خوف رفاینه و نیویه یا ایهمال ضرر بغیر تحقیق نماید
 با علمت بالغیر یا نیز بوده نموده خواهد بود و باین بنیاد که نهی تعلیم خرد را که
 تسلیم نماید که از انفقیر است مستحقین معارف سازد و غلام خیار تر نموده با

مال استیجابیان و تدریجاً از جاده اکتفا و فرمان برداری و بیعت
خود قدم برین گذارد و چون انبانی زمان از این نوع نهند بسیار
از جمله تمار که صاحب غایت الکلیم تقاریر نموده بود این برین جهت فاش شده
باید و بعضی اعمال که منافات با قواعد شرع و عقاید داشته باشد کتفا
نمود با دو خاکم بر و غم بدل و غایب چشم بریضیا اگر از سینه برارم
در اجتماع ذہین و حضور خاطر عامل از جمله جهالت است زیرا که در تفریق و
و تشکیک بال احتمال قریب است که در شرائع بعضی ابداسه و دیوانی
شود که بسبب فوت مطالب یا ترتیب نقیض مدعا کرد چنانچه این صورت
از مشاهده بعضی معاینین ترکیب که غایب در ترکیب آنها اتفاق
افتد کمال و منوع دارد و فصلی چون از مذکور است که اگر چه در
که در مقصد او سبب ذکر یافت معلوم شده که هر مقصدی از مقاصد

و در شب برج لیلی و در اعمال خبر برج مشرق الطلوع و در اعمال شرب
موجب الطلوع قرار داده مکرر و خصوص بعضی اعمال که مشروط بطلوع خاص
که موافقت شرط باید نمود **فصل** ۳۳ چون اقرب کوکب سجد به عالم غنا
قمر است و او در عموم احوال متعلقه بکون و فساد مدخل عظیم است
لذا در اعتبارات جمیع امور سراسر حال قمر را محال بنیاید نمود و از طایفه
سعاد و خوشه آن که انا فانا و معرض تغیر و تبدل غافل نباید بود و چون
ظهور قمر بعد از حاق از جانب مغرب است و غایب آن از جانب مشرق لهذا
از جمیع حالات ردیه قمر گویند بودن مشرق است و وقوع او در طایفه مذکور
شمارند بخلاف کوکب دیگر بودن آنها در مشرق تشبیه بایام حد
سن نموده اند و در مغرب با خبر عمر شارق موت و وقوع قمر در مقابل
که بدر عبارت است از جمله محاسن قویه است که احقر از زمان از لوازم است

وخواهد نجرالدین حوسر کویر که فرمادام که نوزان در نرید باشد که نشاء
بران افاضه قوت و سکادون بنیدج می فراید و چون بکده تان سیدرتدا
نقعه و زدن است مانند پادشاه بر عظیم الشان شخصی را بی نام و نشان
و ترقی فرود تشریفاتی و تکریمات متعاقبه روز بروز مرتبه اول بلند و در
او اسطی و جاری نماید تا برسدی که خلیفه پادشاه و قایم مقام
در اکثر امور تواند بود و در اوقات غیبت پادشاه بمصلح رعایا
امور سلطنت قیام تواند نمود و رعایا بوجود او فی الجمله از وجود پاد
شاه مستغنی گردند و این مرتبه نهایت ترقی است که وصول بان درج
خلیفه باشد و درین هنگام پادشاه بر نامه حدیث نقل کردید
دفع و عزل او در بدو تشریفاتی که در عرض اندت با و بدت
بود و بدیج از او استرداد و انستراغ نماید تا آخر کار بنده انست
الشعاع

الشعاع و در اجلاس و گرفتار کردن فصل ۳ شرط در اجسام سفید که
در اعمال طبیعت جاری رود است که آنچه بخواهد طبیعت با مانند طلا و نقره
و امثال آن باید نالغ بود غش از ابرون نموده با که بچوب با جراحی
غریبه مزوج نباشد و چون صفات سازند بهالغ تمام در جلا و مصل
کردن آن نمایند بحدیکه صفاد و درخشدگی کامل بهرست که در این
هنگام شایست است این بخواهد علویه و عالم مجردات اتم و منفعت
بجمله اقرب خواهد بود و آنچه بخواهد جریه باشد یا قوت دیگر
و مانند آن هر چه برک و شفاف و خوش آب و رنگ و نور زن
اختیار نماید و آنچه کلونی و بد رنگ و کم آب و بد شکل باشد استعمال
نکنند و آنچه از نباتات باشد خواه اشجار و چون درختا بکر تازه چیده
اولی خواهد بود و اگر تازه بهم رسد باید بکشدی با که قوه باقی باشد

چه اگر قوت ساقط شده باشد مطلقا اثری بر آن مرتب نمیکند و زیرا
که ردای ساقط القوه حکم حیوان میدهد و اگر خاصیت شرط حیثیت
آن و بعد از موت خواص عمل و منافع آن را یکی است و ابطال در ترکیب مفردات
طریقت بقای برود و اگر بر وجه مستوفی بین نموده شود و یا کردن از کل و حادث
اخرای غریبه ساجده را نداند و هر چه اجزای حیوانی باشد باید از اجزای او بیاید
باید پنج شود و در وقت پنج احتیاط تمام در بر دارد و خون نموده باشد و از حیوان مرده و حیوان
البته احتراز و احتیاط نموده و هر چه مقتضای از برای حیثیت شده یا میباید نهایت وقت در
و محنت آن معمول شد که همان مقدار معین یعنی بقا و تحقق شده و زیاد و نقص
واقع نشود زیرا که آن اثر معین ترتیب بر آن در معین است و زیاد و نقص هر دو در
مدعی میکند و چنانچه هر گاه مرشدی از بنای کمال که درین سر کتب معنون است موضوع را
نشان دهد که چون از دراز از قلی خلق بقا یافته و در مشقت نماید محل و قلی بقا یافته و در
میباید احتیاط درستی نماید که همان مکان معین را شناخته و قلی را از آنجا حرکت
باب دوم

نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب
نماید که در این کتاب

باب دوم در اعمال خلصیه که نشان از غریبه و نظیر اعمال عجیب و
حصول مقاصد عالی و فروع و فواید غیر متناهی به عقود و ادراک اسرار
عالمیه آن جبران و بزبان حال سبحانک لا علم لنا الا الله علمنا کما
یکرده فصل اول چون مریخ در صمد آید و قمر در سجد باشد
برابر و یکس سرج شکر شکر و در درون آن نوزده شکر
نقش کنند و آن خاتم را با قدر قسط در روغن زیتون محبت کنند
دست و پا بر سفلوج را در برابر آفتاب بر آن جو کنند و در حصول
صحت و زوال افلج محبت است و اگر کسر در وقت بماند
دارد قوت عظم او را حاصل کرد که هر که عاجز نشود و چون
گاه بنده کسر را که در خواب اول کند انکس برقع گردد و اگر
در خواب ترسد ویر شود و اگر آن خاتم را بقصد شجر محبت

بعد و محبت نمایند و در آنش اندازند عظم تر شود و در وقت
کردن باید باین چه هشتم دست نماید یا بجان یا آله فصل دوم
چون زرد در جد باشد و قمر در دلو صغیر هم از سر است و هرگز
نقش نکنند و در اندرون مربع سیزده کتک است زنگنه
در آب و رقیق تر باشد چه چون بخورد مسحور دهند و سحر ظاهر گردد
و اگر جوان را علقه عارض شود این غایم را در آب انداخته چون
آب خورد شفا یابد و آن علت رفع شود در وقت نوشتن این
چهارم بخند یا قادر یا قاهر فصل سیم چون مربع در جوت باشد
و اقباب در شرف سیصد حرف است بر کاغذ بزرگ بکشند
چون کسر را عاف عارض کرد که بعد از او تیر منقطع نشود آن
کاغذ را کشوده بر سر آن گیرند فی الحال خون باز بپسند و اگر خوا
نواب کسر را گران کنند در وقت مذکور صورت آن سخن بر کاغذ

بر کاغذ نقش و شش حرف است در ورون و بیرون آن اسم
بعد از آن از این دست که ترتیب نموده باشند بنویسند و ن کاغذ در هم
سفالین که دارند و در خانه تاریک سنگ گران بر آن نهند و خوش بخت
سنگین شود که قابل علاج نباشد و تا آنکه سنگ با برند از آن بکاست
طبیعی خود عود نماید و در وقت نوشتن این چهارم بخواند یا آله
یا رحمن فصل چهارم چون شش در خانه خود در آید و اقباب در خانه
خود باشد بر کاغذ زر زرد بکشند و شصت حرف است در آن
نویسند چون طغفر در کلاه برسد آن کاغذ را در زیر سر او بکشند
و فایده عظیم بخشد و اگر در وقت مقارنه سعدین این غایم را بپسند
محبوب نویسند و با خود نگاه دارند و هر روز وقت طلوع اقباب آنرا
نشوده در آن نظر کنند از بر محبت بسیار مؤثر باشد و تا بحال از آن ظاهر

شود و در وقت نوشتن این دو کسم را بخواند یا در آنم یا بعد از آن
چون در شرف اشاق که قمر در حوت و متصل بنظر بودت هر سه باشد
نوزده شکل صحیح بر صفحه زر نقش کنند و کسم خود را نیز نوشته بخور
اشاق بخوراند و نفعش را در حبیب یا دستار خود کند کشته همیشه بخورد
داشته باشد که احدی مطلع نشود هر حاجت بآید که داشته باشد یا
رود او شود و اگر آن لوح را در آب انداخته آن آب را بخورد کسر دهند
بغایت محبت او کردند و چون مهر عظیم پیش آید که زرتد پیران حاضر
باشد صبح و شب که قمر در حوت باشد بکلام رفته لوح را در میان
طاس کند آرد و طاس را بر آب نهد بر سر بریزد و از حمام بیرون آید
بخانه رود و روز دیگر از خانه بیرون آید آن هم حسن و چهارشنبه
شود و فرج حاصل گردد و در وقت نوشتن این دو کسم بخواند یا بار یا کس
فصل ششم چون زهره در اسد در آید و قمر در حمل باشد بر پاره کس کس

سرخ یا سفید هر حرف صحیح بنام محبوب و مادر او نویسد و در آن
اندازد در محبت بغایت فایده مند باشد بکسر که تا محبوب زنده باشد از
تشکیب و جدایی نترسند و اگر آن خاتم را در آب اندازد و آب را بخورد
او دهد همان اثر ترست که در و در وقت نوشتن این دو کسم را بخورد
بیارش یا زکی فصل هفتم حرف خ غایت آن منزهت در خوب و
تفریق و اهلک و تفریق لهذا لایق این کتاب است فصل هشتم
حرف ز نیز همین صفت را دارد الله و قمر که قمر در جد باشد فصل نهم
چون قمر در میزان باشد قمر از طریق زهره شمال بود و صورت حرف
از هر فلز که خواهند بزنند یا با ستم لب و دیگر کسم مطلوب است
حرف ذ بر شکم طاب و چهارده بر شکم مطلوب بنویسند و هر چه در
در حریر پیچیده بشوید یا کوبیده یا در بزنند در حصول انسیام و توفیق

از ترخیم بخشد و در وقت نشستن این در کسم بخواند یا دیان یا خانی
فصل دهم چون مرغ و قمر هر دو در شرف باشند بر باره آهن بشاود
حرف که نقش نموده با خود نگاه دارد در میان خلق باشد که است
و دقارش و اگر با قدر رنج مورد در آب اندازد و بان آب کسی
استنجا کند که او را عارضه بواسیر شده البته شفا یابد و اگر در وقت
نذکور همین عدد معین را بمشک و زعفران و کلاب بنام هر که خوا
بنویسد و بخور زهره در نشاندازد در حصول محبت بغایت مؤثر
باشد و در وقت نشستن این در کسم بخواند یا رحیم یا حلیم فصل یازدهم
چون زهره در شرف باشد یا محظوظ و قمر به ثلث زهره باشد بر باز
پوست آموخته تمامه هزار و یک حرف از بنویسد و با خود نگاه دارد
مقبول القول و مطاع و فراخ روزی گردد و اگر در شرف جمیع چهار ماه
ماه عربی هر ماه باشد اتفاق افتد بغایت مؤثر باشد و چون در وقت نذکور

نذکور در صورت خوف بنام طالب و مطلوب بستر کند و در وقت
ذکر شب بزند و همان دستور در هر یک جدا به مغلوب سازند در محبت
همان اثر دهد و در وقت نشستن این در کسم بخواند یا مبدع یا علم
فصل چهاردهم چون عطارد در خورا و قمر در سنبه باشد
شتر چهل و پنج حرف پس بر لوح از نقره نقش کند و بر کردن طفل
که دیر زبان بکشد یا در توالر سخن گوید آویزد فصل پنجم الطبع
و نکته دان کرد و شاید شاعر یا واعظ یا خطیب شود یا علم هر
یا موزد و در وقت نشستن این در کسم بخواند یا حلیم یا معبد
فصل شانزدهم چون شتر در قوس باشد یا در میزان و قمر در میزان
باشد بقدر از طریقه صد و شصت حرف پس بر لوح از نقره بکشد
و با خود دارد همیشه خوش عیش و پاکیزه روزگار و کامران باشد

و اگر در کسبه که دارد هرگز از نسیم خالی نشود و در وقت نوشتن این رسم
 بخواند یا حمید یا عزیز فصل چهارم و هم چون افشای خانه خود در آید
 و در حد در اوج باشد بر لوح از زیر نو در حرف صحن بخوابد و آنرا
 در مزرعه دفن کنند صحران ربیع بسیار نماید و از افات محفوظ باشد
 و اگر ملک بایر و غیر مرغوب باشد و خواهند مردم را بآن غایت ببردند
 لوح مذکور را در زیر دروازه آن دفن نمایند بطوریکه سترودین بسیار
 آن گذارند مطلوب حاصل آید و در وقت نوشتن این رسم بخواند
 یا قاهر یا فرین فصل پنجم و هم چون ستر قور حال و عطار در درخت
 باشد بخت زحل که قدر درخت الشعاع باشد هر روز خوش
 بر صفت خاص زبید و با خود دارد و در بستان زبان زبان کوبان
 فایده عظیم دارد و در وقت نوشتن این رسم بخواند یا مدد
 یا ز فصل ششم و هم چون زهره در ثور و قمر در حوت باشد یا زهره
 در حوت و قمر در سرطان باشد شصت حرف بر لوح که نمیزارند

از نقره و نمر از رس باشد باشند نقش نموده یا بر شمشیر یا بر شمشیر
 منقول کرده در چشمه یا چاه هر که آب آن کم باشد یا بوزند بکشد
 بر لوح آب برسد و بر سر آن چاه یا چشمه خود بان کافور بخورند آب
 فراوان گردد و در وقت نوشتن این رسم بخواند یا علی یا قدوس
 فصل هفتم و هم چون مریخ قور حال باشد بطالع اسد چهار حرف خط
 بر دست پستان شیر نوشته بر بازو و خورشید و ماه و سیاه با او مانده
 شوند و ضرر نرسانند و اگر مشک در عفران نوشته بر آن بخورند
 هر چند راه رفته خسته نشود خاصه قمر در سرطان باشد و اگر بر کاسه
 و بلینه و نسیه و کاسه را نشسته زمانه صبر کند تا باز بقدر نشیند
 هر کس از آن آب بخورد امراض شکم از او رفع شود و در وقت نوشتن
 این رسم بخواند یا مبدی یا جید فصل هجدهم و هم چون اقرباب
 در شرف باشد یا مخطوط بخط دیگر است و یک حرف یا با آن

بر کاسه آینه نوب و با چشمه یا چاه هر که افشای آن بنماید
باشد بشوید و چون بقر کاسه نشیند چشمش در تقویت
بسیار مؤثر باشد و اگر آن آب را کبر خورده که صلیح عارض باشد
باشد فی الحال تسکین یابد و اگر بر خاتم زر نوب و با خود دارد
نزد اکابر محترم مقبول باشد و در وقت نشستن این رسم خواند
یا محمود یا کریم فصل نوزدهم چون زحدر در وسط ایستاده باشد
حال و قدر در دل و یا نیز آن باشد هشتاد حرف غرر است
الذ نوب و با خود دارد و زشتر سه محفوظ شده و در وقت نشستن
این رسم خواند یا عظیم یا عجیب فصل سیم چون حرف
تعلق بشمارد و در وقت تعلق بقر چون کسر را مطلق باشد که
بهمجه رام و مالف او نشود در وقت استقبال نوب و صورت
سازد از سنگ رخام یا موم صافی یا کند ریاح بر شکل طایب مطلق

مطلوب علت صورت بجا آورد در خانه سفید یا کیزه بعد و عرق
خوشبو کرده در دقیقه استقبال هر یک در خزان خانه نهد و صله
عینهارا بر کاسه وقت نماید و بگوید تا که ام روز اجتماع نوبین خواهد بود
و هر روز یا هر شب مقدار مساوی در آن صورت را بیکدیگر نزدیک
گرداند و هر شب میان ایشان عود و مشک و عطران بخور کند و حرف
ف بر سینه مطلوب نوب و حرف ق بر سینه طایب
چون دقیقه اجتماع شود آن صورت را بیکدیگر یا بر ششم سه علم
بند و در صندوق بگوید که بستاند و بستاند و واقع نشود و در وقت نشستن
صورتین در صندوق بیکدیگر بستاند و بستاند و واقع نشود و در وقت نشستن
این رسم بخواند یا عظیم یا عجیب یا عظیم یا عجیب یا عظیم یا عجیب
بخواند یا ملک یا ملوک یا ملوک یا ملوک یا ملوک یا ملوک یا ملوک یا ملوک
بر باره جان که کسر نوب خوانش بگوید تا که ام روز اجتماع نوبین خواهد بود

انکس خواب ز فو فصل است و یکم چون کار خشن که عطار در شرف
 باشند بر پاره از ریز شکر کشند و ده حرف که بر آن نقش کنند
 در عقد الفان اثر عظیم دارد و دارند آن دلیر و با صیت میفول
 القول و بر اعدا غلب است و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند
 یا مقلم یا کرم فصل است و دوم چون قدر در شرف شد هر حرف آن
 بر لوح از نقره نقش کنند و با خود دارند و فروغ بسیار او را صادر شود
 و اگر بر آن بخوبند از راه رفتن عجز خسته نکرد و اگر بر نخته شود
 سر و نویسنده و در خانه نهند موش کرد خانه نکند و در وقت نوشتن
 این دو اسم بخواند یا شکور یا شاکر فصل است و سوم چون بر چرخ
 در آید با ول درجه سیصد و یک حرف هم بر یک سرخ نقش کنند و هفت
 شبانه روز در روغن زیت اندازد و هر شب بر آسمان بر آید و هر شب
 نهد بعد از آن بر آید و با خود دارد و بغایت شجاع و قور دل گردد

یا کلیم

گردد و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند یا فانی یا محیط فصل است و
 چهارم چون زهر در شرف شد شش حرف آن بر صفحه صفا
 نقش کند و در خانه کمر که غم سفر نموده باشد در زیر زمین دفن کند
 اشخی از سفر بازماند و در وقت نوشتن این دو اسم بخواند
 یا حی یا اعلی فصل است و پنجم چون زهر در شرف شد صد حرف
 و صد عدد حرفت و صد عدد حرف زبانت و غفران هر
 اینک نویسد و بکلام شسته بخورد و ایضا در آن وقت همین
 بر لوح کشد و با خود دارد در سجده زان و تسبیح عشق ایشان بر تبه
 موثر باشد که هر زنی که چشم بر او افتد خود دارد و نتواند بود و
 باد اگر کسی بقصد حرام این عمل را کند خرد دنیا و آخرت خواهد بود و
 چشمها را واکشاده باشد و اگر لوح مذکور را در کاسه آتش اندازد

تا دشمن از آن آتش جز بخورد الفتی در میان افتد که هرگز خنجر
و در وقت نوشتن این درسم خواند یا حکیم یا شکر فصل است و
چون افتاب در طرف باشد هفت حرف و هشت حرف ده بر خاتم
ز نقش کند و با خود دارد در نزد خلیف محب و قبول القول باشد
و از اکابر فایده یابد و در وقت نوشتن این درسم خواند یا اعلام
یا دیان **فصل است** و هفتم در وقت اجتماع نیرین چهار دانگ لغه
و در دانگ ز در هم که چشمه لوح مربع سازند و سیزده لام الف
در آنجا متصرف یک یک نقش کنند و بر بالدر هر یک حرف و در
هر یک بجانب یک حرف ع یا ن یا ک یا خ یا ج یا ز
تمام شود و بقطر و زبان بخور کنند و با خود دارد و فایده عظیمه و مقاصد
اود را صبر گردد و در وقت نوشتن این درسم خواند یا یوسف یا فرید
الله **فصل است** و هشتم حرف می بعینه طبیعت دارد که از آن الفتی

فتی بپنج دارد و می الفتی بافتاب چون مربع در سه باشد و افتاب
در حد نصف حرف می و چهار حرف آخواه منفرد باشد یا ن یا ک
می آخواه مرکب باشد یا ن یا ک یا بر لوح نقش کند که چهار دانگ
و در دانگ صافی باشد و هرگاه که نزد ملک و سلطان رود در این است
یا در زیر کلاه گذارد از لایق بیشتر در دل پادشاه افتد و قدر او شناسد
و کار او ببرد و در وقت نوشتن این درسم خواند یا سلام
یا دائم **فصل است** و نهم چون زهره به ثلث قمر باشد سوره فاتحه الکتاب
بر صفحه مربع شش نزده در شش نزده نوشته بنهر که از هر طرف که خواهند
توان خواند و نوشته را در کلاه یا دستار نهان نماید در حصول ایمنی
مستقله زهره اثر عظیم یابد و اگر در ثلث شمسی باشد بر این عمل نماید در
مستقله بنهر اثر ثور باشد و سه بیت درین باب از معنی عظیم خواهد
نصیر الدین طوسه منقول است و درین رساله نگاشته میبود

بروز در فراغ شود و در بیت از منظومات شاه ولایت امیر التومنین
درین باب گفته است اینست وزن ابسط مجد حروف و فواصل عدد رقیبه

نافقه لیسر حمل الولد و یرجع الابق فی ساعه للبله و بعضی این
ابیات را بجزفت صادق ثبت کنند فصل چون اقطاب به برج شرف

در اید علی الخصوص در درجه شرف یا حوالی آن و قدر
دوازده النور باشد مسعود

۶	۷	۲
۱	۵	۹
۸	۳	۴

از نظر نحوس برقع و فقی چهار و چهار بر لوج طالع نقش کنند حاصل
تا سال دیگر از مکاره محفوظ باشد و سعادت عظیم دست دهد سیما

از قبل کردن و فرمان فرمایان و نظام

۱	۱۳	۱۱	۱
۱۲	۷	۲	۳
۶	۹	۱۶	۳
۱۵	۴	۵	۲

چون زهره بدرجه شرف یا حوالی آن دریا
یا شرف خود بود برقع و فقی پنج درج را بر درق ابو نوبه و بوقت سعادت زهره

در اید

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵

در پنجه یا خود دارد در جماعت اثر عظیم دهد

فصل ۳۳ چون زحل بدرجه شرف اسد برقع و فقی شش درش

برابر اجریا می کشند و در وقت حلول زحل مع قدر در برج جدی

یا دلوان اجور از بنای که خواهند بنهند ساکما در از از اندیس

و خرابی محفوظ ماند و گویند مرحوم شیخ بهاء الدین در قیصریه اش

این ظلم را نموده است و اگر در کا یزی دفن نمایند اب ان را

کرد و اگر در پوست شیر کشیده بر خود بندد و قوت به اثرش زیاده شود

فصل ۳۴ چون عطارد بدرجه شرف

۳۸	۳۲	۳۲	۳	۳۵	۴
۲	۱	۲۳	۱۸	۱۱	۷
۱۹	۲۳	۱۵	۵۲	۱۳	۲۳
۱۸	۷	۲۱	۲۲	۵۷	۱۳
۱۲	۱۶	۱۰	۹	۱۹	۲۲
۳۱	۲۲	۲	۳۳	۲	۳۶

رسد برقع و فقی هفت درش

وزعفران بر پا کر یا س یا کمان رقم

کنند و چون قمر در شرف باشد ان کر یا س یا شمشیر و سحر را

بشمار بطور کرد و ان را در حمام گفته و بخورند لیامت و ذکا

78	10	12	1	10	10	15
16	12	10	4	10	10	10
10	0	11	10	10	10	10
V	10	10	10	10	10	10
1	10	10	10	10	10	10
1	10	10	10	10	10	10
10	10	10	10	10	10	10

K	P	F	V	H
N	O	I	L	M
S	T	J	G	A
B	C	D	E	X
Z	Y	R	Q	U
W	V	P	N	K

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100

شد اگر پاره از آن تا نرسد به کام طبع

در روزی در آنجا که او را از میان
مردان و زنان و بچه ها و ...

در بطن سادات مریخ و مریخداران مریخ

وزیربان کندم قویید و بجای نوران

روزگار طمع اعیان محو را مبدی نمود

و تفران ان بناد و مجله رقمه ش

وس و بر سر از مقام این معجزه مستند

در رزق حاضر شوق و هم آزار است

2/19

2/19

ت دعای محفوظ باشد علم نامان

لوید روز در مصر بخانه احمد بن طولون

کتاب در مجلس نهادت حاضر بودم

در شد بعد از استغفار معلوم که بود

مندی فرنگی در اینجا حاضر بود و ملازم خود

راز از بدو استخفا پارچه کند برون

بود و از انهم ساوید و بخوردا

در پاره چهل و نهم از آن گفته ریاضیاج
نیز گفته اند که در این کتاب

ان از حقیقت اسرار معلوم
و توحید و توحید و توحید

فکر کن و از آنکه تو را نصیب

تا کند را جاوید قانرم و منطوق

و بان انگشته از ان چنان مهر نایه که سوزن نقوشه در خازن بر در کند نقش
شود و از انجا بدشته در بهنگام انتیاج بخورد عقب کز به و چند چنانکه دیدی
تکین وجع نماید احد این یوسف گوید در ساعت از انجا بر خواسته پاره
خاورد ز بر تخیل نمودم و بخود که صورتی قوی بر ان نقش ساخته و کند بسیار
جایده مهر زدم و بخورد عقب کزیده بسیار دوم در این عمل را تجربه رسیده
و نجاطم رسیده که عاده با کز این خاصیت از کند باشد از بر استیجا بجلو
و چیزهای دیگر مهر زدم همین درست یافتم و معلوم که نصوبیت کند زنده
فصل ۳۱ چون در ساعت زهره بطالع زهره بر دانه عقیق صورت
کسی نرغون نقش کند دازنده ان بر جا که باشد مکسها از او کزین
و از رمت ایشان اسوده باشد فصل ۳۲ چون زهره در وجه اول زمره
باشد بر دانه یا قوت سفید صورتی نقش نماید و در دست راست او
سیبی در دست چپ او دانه حاملان می باشد اوقات بعیش در دانه
باشد

باشد و مادام که ان تکین با او باشد دازنده و کرده و کدورت
اورا عارض نشود فصل ۳۳ چون در ساعت زهره صورتی بر در پاره
بلور نقش نماید نشسته یا ایستاده هر سه متصل به یکدیگر دازنده ان دانا در
معاملات و تجارت سودمند باشد و منافع عظیمه ادر احاطه میدهد فصل ۳۴
ازضا در عتس بطالع عطا در بزکین زمره صورتی پشتی نقش کند دازنده
ان از شر دشمنان و بدگویان در امان باشد و در جمیع احوال در انسه
بخیر و صلاح و یکنامی مذکور باشد فصل ۳۵ ازضا در عتس و طالع در در
بزکین زمره صورتی شوش خانگی یا دشتی نقش کند دازنده ان
در تجارت سودمند دازد و زرافت در د و قطع طوق در امان باشد
فصل ۳۶ ازضا در عتس و طالع عطا در پاره یا چهره ابلغیه صورت
دست مردی نقش کنند که زرافتی گرفته باشد و هر طعوم که با بان مهر
نمایند و بخورد جمود دهند هر تخی که باشد زودستی مفارقت نموده شفا یابد

فصل ۴۴ هما سنگی است که از نواخی روم و صید مصر خیزد سفید و شفاف
مانند بلور و بسیار صلب و شدت تشنه آتش از او ظاهر گردد و در خون
عید مشو و قسمی از آن غیر شفا و از او صلب تر و شدیدتر است و بسیار
کوئیده ظروف میسازند چون در روز قمر که زمره در شرف باشد غایت
زمره بر پارچه حمامی صورت مار نقش کنند و عقربی بر بالای آن دارند
آن از گردن مار در امان باشد و چون مار گردیده آن را لمس را در بدن
گرفته بگذرد فی الفور شفا یابد و اگر در کاره علی یا سایر بایا بگذارد
و مسجوع از آتش بدین اثر کند **فصل ۴۵** چون قمر متصرف آرد
و متصدیر بر خورشید مطلع شود در لوی از نقره صورت مردی نقش کنند
که در میان درخت دشت نشسته و از لوی در باغ دفن کنند هر درختی که
در آنجا غرس نماید برود و بر ترقی و نمو کامل نموده شریک بسیار خوب و بد
و حیوانات مفید محفوظ باشد و اگر در روز غم مدفون سازند حاصل خوش

ربع و از افات بر خیزد باشد **فصل ۴۶** چون فردی یکی از خانه های
میخ در طالع بر صفی صورت خود نقش کند و از وی در دست برگاه کسی از اهل
حرفه و کم روز شایان او را با خود داشته بگردد و کار که شغل شود و زیارت
و سود یابد و روزش وسیع گردد **فصل ۴۷** صاحب حقه المؤمنین اورد
که چرخ زحل در سنبله باشد مقایله با یکلاف ششتره بر تریب دهند چون
میخ در میزان باشد از این زیر ساخته از هر یک از این دو کلمه شخصی
التقال نماید و شخص محول بمقتضای معنی مدید و شخص محول به این
نظر نماید بر تریب با حجت ثانی بادل کرد که مافوق تصور باشد **فصل ۴۸**
ایضا در آن کتاب در خواص تجربه بگردد که رشت که چون به دریم او را
در صنفی که عقرب یا سرطان طالع باشد در خانه برض و آتش نهند و اگر
بعد از خستین سید یا نر آن خانه نهند از افعی شفا یابد و لا آفلا و چون
در خانه بسوزانند و سوخته او را بطرف مشرق بیندازند رفع سحر و چشم

بداند و چون او را بیچاره سختی بسته بر طرف چهره نماند تعلیق کنند عیشت
 سرعت ولادت کرد در فصل اواخر نوامبر که در در بندگی به سر عطا
 در آنوقت بری بایستمال شمع عود سیراب به قیرا لوم پاک در یک شود
 درم نقره مضبوط نگاه دارد و غلبه بر همه خصوم او دارد و در زبان دشمنان
 منقولست که هر که را حاجت باشد از ثواب نبوی این رقع را که مذکور شد
 بر کاغذ رو بکشی از قبور ائمه نهاده یا آنکه حکم سجد و خاک پاک را بر کاغذ رقع
 در میان نهاده و در هر روز بار بار یا چاه عیث یا اب بزرگ ایستاده افسند که آن
 رقع را بخند مت صاحب الامر صلوات الله علیه میرسد و آنحضرت متولی قضای
 حاجت آنکس بشود و خدا این دعا را بجز را بگویم عزم خود بر جرارد و دان رقع
 اینست **بسم الله الرحمن الرحيم**
 کُتِبَتْ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَقْبَلًا بِكَ وَشُكْرُ
 لَهَا نُزُلٌ فِي مُبْتَدَأِ بَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ كُنْتُ

وَأَسْأَلُ

وَأَسْأَلُ قَلْبِي وَأَطَالَ فِكْرِي وَسَلْبَنِي تَعْزَلُ لِي وَغَيْرَ خَيْرٍ
 نِعْمَ اللَّهُ عِنْدِي أَسْأَلُ عِنْدَ تَحِيَّلٍ وَرُودِهِ الْخَلِيلِ وَتَبَوَّأَ
 أَمْنِي تَدَانِي تُرَاثِي أَقْبَالَهُ إِلَى الْحَيِّمْ وَعَجَزَتْ عَنْ دِفَائِهِ حَلِي
 وَقَاتَنِي طَلِبَاتٌ فِيهِ إِلَيْكَ وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمُسْلَةِ لِلَّهِ حَلَّ
 تَنَاوَهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عَلَيَّ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلِيَّ التَّدْبِيرِ وَمَا لَكَ الْأُمُورَ وَالْأَعْيُنَ
 يَا الْمُسَارِعَةَ إِلَيْكَ حَلَّ تَنَاوَهُ فِي أَمْرِي مُتَقِينًا لِأَجَابَةِ قِيَادِ
 وَتَعَالَى إِيَّاكَ بِإِعْطَاءِ سُؤْلِي وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ جَدِّ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي
 وَتَصَدَّقْ أَهْلِي بِكَ فِي أَمْرِ لَدَاؤِكَ لَدَا فِي حَاجَتِي أَنْ تَشْفَعَ لِي
 عِنْدَ رَبِّكَ وَحَاجَتِي خَوَارِ بِرَبِّهِ الْأَمَلُاقَةُ لِي وَالْأَصْرُ لِي
 عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتُ مُسْتَخَالَهً وَلَا ضَعْفَانَهُ لِقَبْعِ فَعَالِي
 وَتَفَرَّطِي فِي الْوَأَجِبَاتِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَهُ

الْفَرَجُ يَأْصَادِقُ الْقَحْصَ الْفَرَجُ يَأْمُقِعُ الْآبَوَابَ وَيَأْمُسِتُ الْأَسْبَابَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **فصل** جهرت حجت در خوابگاه
مردم کند از نیت **يَا كَفَّارُ يَا كَافِرُ** عطايا طهارها جهرت ترد
و از نیت پس سر بر سر بادام و بخورد بسم الله طليو ما يا شافي
كل مرض روز ديم هليو ما يا الله شافي كل بلاء روز ديم بسم الله
ما الله شافي كل بلاء

قال جبرئيل عليه السلام الحمد لله على الله عليه وآله يا نعم إذا رأيت في ضامك
شيئا نكدهه أو رأيت أحدا من المؤمنين فليقل أعوذُ بما عادت به ملكة
الله المفلحون وأنبياء الله المرسلون وعبادة الصالحين من شئ
ما رأيت من رؤياي ونفسي الحمد والمعوذتين والاعلان وشغل
عن بسارة ثلث نقلا فانه لا يضره ما رأى

